

کالبد شکافی
و
تبار شناسی ...

صفحه
۲۳



آپارتاید
صهیونیستی!

صفحه
۲۲



تحریف تاریخ تا
به کی؟

صفحه
۲۳



کمونیستها و جنگ انقلابی!

از فعالین کارگری پیشرو بیاموزیم!

فرصت دوماهه‌ای داده شده به رژیم ایران در قطعنامه‌ی ۱۷۳۷ شورای امنیت سازمان ملل (در ۲۳ دسامبر ۲۰۰۶)، جهت توقف غنی‌سازی اورانیوم، در ۲۱ فوریه ۲۰۰۷ پایان گرفت. بدون تردید، به‌اجرا گذاشتن برخی تحریمها، فشار به‌حاکمان به‌منظور گردن گذاشتن به‌خواست امپریالیستها و خطر بروز بحرانی جنگی، شدت بیشتری خواهدیافت. حاکمان جمهوری اسلامی، برای آن‌که دست بازتری درمجادله و معامله با آمریکا داشته‌باشند، طی دوماه اخیر، سرکوب طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان و ملل تحت ستم ایران را شدت بخشیده‌اند.

ترس آنها بیشتر از آن‌که از تجاوز امپریالیسم آمریکا و صهیونیستهای اسرائیل به ایران باشد، از حرکت اکثریت عظیم مردم ایران برای سرنگونی رژیم و استقرار نظامی عادلانه و دموکراتیک است. زیرا تصویری کنند که این تجاوز موهبت الهی دیگری برای آنها خواهدشد تا بتوانند چند سال بیشتر حکم رانده و تحت عنوان "دفاع از میهن اسلامی" بخشی از مردم را به سوی خود بکشند!

به‌همین علت شمشیرها را از روبسته‌اند: اعدام بیش از ۱۰ نفر از هم‌وطنان عرب درخوزستان و سرکوب و اعدام بیش از ۲۰ نفر مردم بی‌گناه در بلوچستان، به بهانه‌ی بمب‌گذاری، به‌جای جواب دهی به ابتدائی‌ترین خواسته‌های به‌حق ملی و دموکراتیک آنها؛ صدور مرتب اعدامها از بی‌دادگاههای بلخ رژیم و از جمله در اعدام زنان بی‌گناهی که درمقابل تجاوز، جرات

بقیه در صفحه دوم

طبقاتی را تا سرنگونی رژیم و بیرون راندن امپریالیسم و ادامه‌ی انقلاب تا به آخر، تداوم بخشند. درچنین وضعیتی، ضرورت داشتن آگاهی از رهنمودهای کمونیسم علمی، آگاهی از تجارب جنگهای طبقاتی موجود درصدهال اخیر در ایران و علل شکستها و پیروزیها در این جنگها، شرطی لازم برای پیش‌برد موفقیت آمیز جنگی انقلابی در ایران خواهد بود. به این اعتبار در زیر سعی خواهدشد تا به این مقوله مهم برخوردشده و از کلیه‌ی کمونیستهای ایران می‌خواهیم، بدوراز احساسات یک جانبه و فرقه‌گرایانه و خودمرکزبینانه، در مورد مسائل مطروحه

بقیه در صفحه دوم

خاورمیانه در آتش جنگهای تجاوزکارانه‌ی امپریالیستی - صهیونیستی می‌سوزد. احتمال حمله به ایران و به‌وجود آمدن وضعیتی مشابه وضعیت عراق و افغانستان را نمی‌توان نادیده گرفت. در صورت بروز جنگ تجاوزی به ایران، کمونیستها نمی‌توانند دست روی دست گذاشته و اگر از آسیبهای جنگ درمان‌ماندند، تنها به تماشای صحنه‌ی جنگها بپردازند. آنها باید همراه توده‌ها، فعالانه و به‌سود رشد جنبش انقلابی کارگران و زحمت‌کشان وارد این کارزار گشته و با توجه به اوضاع با امپریالیسم و یا با رژیم درنده‌خوی حاکم به نبرد پرداخته، ارتش سرخ کارگران و زحمت‌کشان را به‌وجود آورده و مبارزه

نظام سرمایه‌داری، عامل اصلی تخریب محیط زیست!

ها علت به خطر افتادن محیط زیست هستند" خواستار کنترل بیشتر و بستن مالیات های سنگین تر بر مجرمین (بخوانید انسان ها) شدند.

رسانه های راست تر و محافظه کار با حرکت از این جمع بندی که "مردم علت به خطر افتادن محیط زیست هستند" خواستار بکار بستن راه حل های مشابهی و ایجاد حس مسئولیت فردی بیشتر در افراد بشر شدند.

در تمام این نوشته های نقل شده فوق جملات و واژه هایی را می توان یافت که با دقت

بقیه در صفحه شانزدهم

کنفرانس بین المللی حفظ محیط زیست در پاریس به پایان رسید. این گردهم آئی با تصویب یک توافق نامه و انتشار نتایج بحث و گفتگو های خویش با هدف ایجاد شوک در "انسان ها" در جهت تغییر سیاست "مردم" در برابر طبیعت، به کار خود پایان داد.

روزنامه ها و رسانه های گروهی بلا فاصله به پخش و انتشار جنایات "انسان ها" بر طبیعت پرداختند، رسانه های لیبرال، سوسیال دمکرات و متمایل به جنبش سبز ها با پخش این خبر که: جمع بندی کنفرانس پاریس شاهد این "اصل" است که "انسان

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

از فعالین ... بقیه از صفحه اول

دفاع از خود داشته‌اند؛ اخراج بیش از ۲۰۰۰ کارگر و تعطیل کارخانه‌ها و کوره‌های آجرپزی درماه بهمن؛ عدم امنیت شغلی کارگران و امتناع از پرداختن حقوقهای معوقه‌ی آنان؛ محاکمه‌ی مسئولان کارگری و ازجمله منصوراسالو در ۵ اسفند؛ عدم پرداخت بدهی آموزش و پرورش به معلمان، علارغم اعتراضات پیوسته‌ی آنان؛ تشدید فشار به دانشجویان و منع تحصیل فعالان دانش‌جویی، هم راه با تبعیض درگزینش دانش‌جو به ضرر دانش‌جویان دختر؛ تشدید فشار به زندانیان سیاسی؛ تشدید سانسور اینترنتی و تلاش مذبحخانه دراستقرار سکوت گورستانی درایران و ... نمونه‌هایی از مجموعه فشارهای رژیم فاسد جمهوری اسلامی نسبت به مردم در ماههای اخیر بوده و گواه آشکاری هستند بر وضعیت خفقانی حاکم بر ایران!

سردمداران رژیم ازجمنی که برای اکثریت عظیم مردم ایران درست کرده‌اند، به خوبی آگاهند. به‌همین علت عوام فریبی آنان دیگر حنای بی‌رنگی شده‌است. دیروز سیدخندان اصلاح‌طلب - خاتمی - جرئت ملاقات با کارگران ایران خود رو را نیافت و امروز وعده ده دروغین سرخرمن - احمدی نژاد - از رو بهرو شدن با کارگران ایران خود رو امتناع ورزید. نماینده‌گان رژیم قادر به جواب‌گوئی به خواستهای کارگران در تجمع متعدد آنها در برابر مجلس، مقابل دفتر رئیس جمهور درتهران و در برابر استاندارها

و فرماندارها درشهرستانها، نیستند. خط فقر با توجه به گرانی و تورم افسارگسیخته به مرز ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزارتومان درشهرها رسیده‌است. درحالی که کارگرانی هستند که با حقوق کمتر از ۵۰ هزارتومان باید بسازند. مزدی که حتا کفاف تهیه‌ی نان خالی بر سر سفره خانواده‌شان را نمی‌دهد.

کمونیست‌ها... بقیه از صفحه اول

درچنین اوضاعی است که دعوت کارگران مبارز ایران خودرو جهت تغییر اوضاع جهانی کنونی، از اهمیت خاصی برخوردارمی‌باشد. درسالگرد همبستگی کارگران جهان با کارگران ایران (۱۵ فوریه ۲۰۰۶)، بخشی از کارگران ایران خودرو درپیمای به رفقای کارگر خود در سندیکای کارگران شرکت واحد، نوشتند: "بی‌شک طبقه کارگر بدون اتحاد و همبستگی راه به جایی نخواهدبرد و این فقر و فلاکت و بی‌حقوقی ادامه خواهدیافت... ما کارگران راهی جز آگاهی و حمایت از همدیگر نداریم".

آیا تشکلهای مدافع کارگران و سوسیالیسم، این پیام کارگران آگاه را به‌گوش جان خواهندشنید و درجهت تحقق آن درپیشاپیش طبقه‌ی کارگر ایران در این شرایط حساس، حرکت کرده و خود متحدخواهندشد، یانه؟ این سوآلی است که هرکمونیست واقعی باید عمیقا به‌آن بیانیدیشد.

اکنون دوران عمل انقلابی و نه تئوریا و سیاستهای من درآوردی و ذهنی گرایانه و فرقه گرایانه، فرا رسیده‌است. کارگران منتظر تصمیم‌گیری "متولیان انتصابی" خود، نخواهندماند.

۱ - "جنگ با پیدایش مالکیت خصوصی و طبقات آغازیدن گرفته ، عالی‌ترین شکل مبارزه برای حل تضادهای بین طبقات، ملتها، دولتها و گروههای سیاسی است که به مرحله‌ی معینی از تکامل رسیده‌اند". (مانو - مسائل استراتژی درجنگ انقلابی چین - دسامبر ۱۹۳۶ - آثارمنتخب ، جلد ۱، ص ۲۷۲)

منظور از عالی‌ترین شکل، نهائی‌ترین شکل نیز می باشد. اعمال قهر، سرکوب و جنگ عمده‌تا توسط طبقات ارتجاعی صورت گرفته و می‌گیرند و اگر طبقه‌ی کارگر و در پیشاپیش آن کمونیستها به جنگ متوسل می شوند، این امر صرفا جنبه‌ی دفاعی داشته و کمونیستها هرگز ستایشگران جنگ و خون‌ریزی جهت حل تضادها نبوده‌اند و اگر دست به جنگ می‌زنند، برای آن است که طبقه‌ی حاکم، هیچ امکان مسالمت آمیزی را برای پیش‌برد اهداف عادلانه و انقلابی کمونیستها و طبقه کارگر و زحمت‌کشان، باقی نمی‌گذارد.

درهرجنگی منافع مادی مشخص مورد منازعه را باید شناخت. ممکن است جنگی با ادعای ذهنی نظیر جنگهای صلیبی شروع شده و پیش برده شود، اما درواقع

بخشی از کارگران ایران خودرو درپیمای

به رفقای کارگر خود در سندیکای کارگران شرکت واحد، نوشتند: "بی‌شک طبقه کارگر بدون اتحاد و همبستگی راه به جایی نخواهدبرد و این فقر و فلاکت و بی حقوقی ادامه خواهدیافت... ما کارگران راهی جز آگاهی و حمایت از همدیگر نداریم".

بین حرف و عمل ما وجود دارد! :

"امروز این مسئله به‌صورت علمی و با فرمول ثابت شده‌است که هرقدر ارتباط، اتحاد، همبستگی و پیوستگی بین کسانی که به کارهای اجتماعی می‌پردازند، بیشترباشد، باتوجه به کمیت و کیفیت افراد شرکت کننده ارزش کار به صورت تصاعدی بالامی‌رود" (مصباح یزدی)

در این جنگها، رقابت برسر منافع و هژمونی امپراتوریهای فئودالی غرب با شرق، سازمان داده شده بودند.

جنگی که امروز امپریالیسم آمریکا و متحدین امپریالیست و صهیونیست آن در خاورمیانه پیش می‌برند، نه جنگ بین "دموکراسی‌طلبی" امپریالیستها و "عقب‌گرایی" "اسلام سیاسی"، بلکه جنگ به‌خاطر سلطه‌یابی بر منابع عظیم نفت و گاز خاورمیانه توسط آمریکا و متحدین‌اش و استفاده از آن به مثابه پایگاهی ضدانقلابی است برای اعمال هژمونی بر دیگر کشورهای جهان!

۲ - «جنگ ادامه سیاست است»، در این مفهوم جنگ سیاست است؛ جنگ خود عملی سیاسی است و از زمانهای قدیم هیچ جنگی نبوده است که فاقد خصلت سیاسی باشد... اما جنگ دارای ویژگیهای خوداست و در این مفهوم نمی‌توان آن را با سیاست به‌طور اعم هم‌تراز دانست. «جنگ ادامه سیاست با وسایل دیگر است». وقتی که سیاست به‌مرحله‌ی معینی از رشد خود برسد که دیگر نتواند مثل گذشته پیش رود، جنگ درمی‌گیرد تا موانع را از سر راه سیاست ببرد... از این جهت می‌توان گفت که سیاست جنگی است بدون خون‌ریزی و جنگ سیاسی است توأم با خون‌ریزی". (مائو - درباره جنگ طولانی - مه ۱۹۳۸ - آثار منتخب جلد ۲، صص ۲۲۶-۲۲۸)

۳ - "تاریخ نشان می‌دهد که جنگها به‌دو نوع تقسیم می‌شوند: جنگهای عادلانه و جنگهای غیرعادلانه. تمام جنگهای مترقی عادلانه‌اند و جنگهای ضدترقی ناعادلانه. ما کمونیستها باتمام جنگهای غیرعادلانه که مانع ترقی هستند، مخالفیم، ولی با جنگهای مترقی و عادلانه مخالف نیستیم... در آنها فعالانه شرکت می‌جوئیم... راه مبارزه با این‌گونه جنگها (جنگهای غیرعادلانه نظیر جنگ جهانی اول - ن) چنین است: قبل از آغاز جنگ باید باتمام قوا از شروع آن جلوگیری کرد، لیکن وقتی که جنگ درگرفت، باید حتی‌الامکان با جنگ علیه جنگ مبارزه کرد، با جنگ عادلانه علیه جنگ ناعادلانه برخاست". (همانجا - ص ۲۲۳)

جنگهای ضدانقلابی و غیرعادلانه، بین طبقات ارتجاعی حاکم در سطحی بین‌المللی و یا کشوری، انجام می‌گیرند: نظیر جنگهای بین امپریالیستها، جنگهای تجاوزکارانه‌ی امپریالیستی به کشورهای عقب مانده، جنگ بین دو کشور غیرامپریالیست، با دخالت مستقیم یا غیرمستقیم امپریالیستها به سود یک یا هر دو کشور و جنگ بین جناحهای مختلف

طبقات ارتجاعی در درون یک کشور. شرکت کمونیستها و طبقه‌ی کارگردارین جنگها به نفع یکی از طرفین جنگ، عملاً آنها را به گوشت دم توپ طبقات ارتجاعی تبدیل می‌کند. کمونیستها باید علیه این‌گونه جنگها بپاخیزند و جنگ عادلانه و انقلابی را تحت رهبری خود سازمان دهند.

جنگهای عادلانه و مترقی جنگهای دفاعی هستند که یا درمقابل تجاوز امپریالیستها به کشوری عقب مانده صورت می‌گیرند، یا درجنگ بین دو کشور عقب مانده با کمک مستقیم یا غیرمستقیم امپریالیستها به یک کشور، توسط کشوردیگر پیش برده می‌شود و یا در درون یک کشور توسط طبقات تحت استثمار و ستم علیه حاکمان مرتجع جریان می‌یابند.

۴ - در ارتباط با جنگهای عادلانه: "انقلابات و جنگهای انقلابی در جوامع طبقاتی اجتناب ناپذیرند و بدون آنها نه می‌توان جهشی در تکامل جامعه انجام داد و نه می‌توان طبقات ارتجاعی حاکم راسرنگون ساخت و در نتیجه کسب قدرت از طرف خلق غیرممکن می‌گردد." (مائو - درباره تضاد - اوت ۱۹۳۷ - آثار منتخب، جلد ۱، ص ۵۲۰) به سخن دیگر "هر کمونیست باید این حقیقت را به خوبی درک کند که "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید". (مائو - مسائل جنگ و استراتژی - ۶ نوامبر ۱۹۳۸ - آثار منتخب جلد ۲، ص ۳۳۳) و یا "در چین بدون مبارزه مسلحانه نه جایی برای پرولتاریا می‌بود و نه جایی برای خلق و حزب کمونیست، و انقلاب هم نمی‌توانست پیروز شود. رشد، تحکیم و بلشویکی شدن حزب ما طی ۱۸ سال اخیر در خلال جنگهای انقلابی صورت گرفته است؛ بدون مبارزه مسلحانه حزب کمونیست چین ما به‌طور حتم آن نبود که امروز هست. رفقای سراسر حزب هرگز نباید این تجربه را که به بهای خون به‌دست آورده‌ایم، از یاد ببرند." (مائو - به مناسبت انتشار اولین شماره مجله "کمونیست" - ۴ اکتبر ۱۹۳۹ - آثار منتخب جلد ۲، ص ۴۳۳-۴۳۴)

۵ - تاریخ جنگهای انقلابی به رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست نشان می‌دهد که دونوع جنگ انقلابی کلاسیک تا به حال روی داده‌اند. این دونوع جنگ در حلقه‌های ضعیف دشمن، یعنی مناطقی که مجموعه تضادهای موجود طبقاتی در آن تمرکز یافته‌بودند، آغاز شده، رشد کرده و به پیروزی رسیدند. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه از طریق قیام کارگران مسلح در شهرها که نمونه‌ی انقلاب در کشورهای

پیشرفته‌ی صنعتی می‌باشد، صورت گرفت و با سرنگونی دولت بورژوائی کرنسکی قدرت به دست شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان تحت رهبری حزب بلشویک، افتاد. اما ناشی از مقاومت ضدانقلاب مسلح در همدستی با امپریالیستها، جنگ داخلی شروع شد که به مدت ۴ سال ادامه یافت، تا ضدانقلاب نهایتاً سرکوب شد. انقلاب اکتبر ۱۹۴۹ در چین، انقلابی دموکراتیک تحت رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست چین بود برای درهم کوبیدن سه دشمن اساسی خلق چین: فئودالیسم، امپریالیسم و سرمایه‌داری کمپرادور - بوروکراتیک، از طریق جنگی طولانی مدت در مناطق روستائی، ایجاد پایگاههای سرخ انقلابی و "راه محاصره‌ی شهرها از طریق دهات" و نهایتاً تصرف شهرها.

اگر اوج‌گیری جنبشهای توده‌ای در شهرها، اعتصابات عمومی و نهایتاً قیام در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری کماکان راه و شرط پیروزی انقلاب پرولتری است؛ در کشورهای جهان سومی که در آنها گرچه اکثر اوقات مناسبات سرمایه‌داری و استثمار کارمزدی جنبه‌ی غالب را یافته است، اما وجود بقایای نظامهای ماقبل سرمایه‌داری باعث شده است تا انقلاب در این کشورها باترکیبی رنگارنگ از دو الگوی قیام شهری و جنگ درازمدت توده‌ای در مناطق روستائی، پیش برده شوند و در هر کشوری با توجه به شرایط مشخص‌اش از قانون‌مندی ویژه‌ی پیروی نمایند.

و اما قانون‌مندیهای دوانقلاب کلاسیک چه آموزشهایی داشته‌اند:

۶ - "هیچ مارکسیستی نمی‌تواند انکار کند که مارکس با صریح‌ترین، دقیق‌ترین و بی‌چون و چراترین طرزى در این باره اظهار نظر کرده و قیام را به خصوص فن نامیده و گفته است به قیام باید به مثابه فن نگریست. باید نخستین موفقیت را به‌کف آورد و بدون قطع تعرض بردشمن و با استفاده از سراسیمه‌گی وی و غیره و غیره موفقیتی در پی موفقیت دیگر به دست آورد.

برای این که قیام موفقیت آمیز باشد، باید به توطئه و یا حزب متکی نگردید، بلکه به طبقه پیشرو تکیه نمود. این اولاً. قیام باید به‌شور انقلابی مردم متکی باشد. این ثانیاً. قیام باید به آن‌چنان نقطه تحولی در تاریخ انقلاب فرازنده متکی باشد که در آن فعالیت دسته‌های پیشرو مردم به‌حد اکثر خود رسیده‌باشد و تزلزل صفوف دشمن و صفوف دوستان ضعیف و دو دل و متزلزل انقلاب از هروقت شدید باشد. این هم ثالثاً.

این سه شرط لازم طرح مسئله قیام، مارکسیسم را از بلانکیسم متمایز می‌سازد. (لنین: مارکسیسم و قیام - ۱۳-۱۴ سپتامبر ۱۹۱۷ - آثار منتخب در یک جلد، ص ۵۰۶)

لنین در برخورد به قیام مسکو درسامبر ۱۹۰۵ نوشت: "شکل عمده جنبش دسامبر در مسکو اعتصاب مسالمت‌آمیز و تظاهرات بود... ولی همانا جنبش دسامبر به‌رای‌العین نشان داد که دوران اعتصاب همه‌گانی به مثابه شکل مستقل و عمده سپری شده‌است و جنبش با نیروئی خود به خود و مقاومت ناپذیر این دایره محدود را می‌شکند و شکل عالی‌تر مبارزه یعنی قیام را به‌وجود می‌آورد." (درسهای قیام مسکو - ۲۹ اوت ۱۹۰۶ - همانجا، ص ۲۹۴) و یا "حوادث مسکو در روزهای دسامبر، تایید شگرفی بود بر صحت یکی از احکام عمیق مارکس حاکی از این‌که: انقلاب، ضمن پیش‌روی خود، یک ضدانقلاب به‌هم‌فشرده و محکمی به‌وجود می‌آورد یعنی دشمن را مجبور می‌کند به‌وسائل تدافعی بیش از پیش شدیدی متوسل شود و بدین‌طریق، وسایل بیش‌از پیش نیرومندی را برای حمله تهیه می‌نماید." (همانجا)

"دسامبر صحت یکی دیگر از اصول عمیق مارکس را که اپورتونیستها آن‌را فراموش کرده‌اند، به‌طرز نمایانی تایید کرد...: قیام فن است و قاعده عمده این فن هم عبارت‌است از تعرضی که باید با ازجان‌گذشته‌گی جسارت‌آمیز و عزم راسخ انجام گیرد. ما این حقیقت را به‌قدر کافی فرانگرفته‌بودیم... نه خودمان به‌قدر کافی آموخته و نه به توده‌ها یاد داده‌بودیم." (همانجا)

"سومین درس بزرگی که مسکو به ما داد مربوط به تاکتیک و متشکل ساختن قوا برای قیام است. تاکتیک جنگی وابسته به سطح تکنیک جنگی است... قیام مسکو «تاکتیک بریگادهای جدیدی» را به‌وجود آورده‌است. این تاکتیک جنگ پارتیزانی بود." (همانجا - ص ۲۹۶)

"ما رهبران پرولتاریای سوسیال دموکرات در دسامبر به‌آن سرداری شبیه بودیم که در استقرار هنگهای خود به‌قدری ناشی‌گری به‌خرج داده‌بود که قسمت اعظم واحدهای او نتوانستند فعالانه در نبرد شرکت جویند. توده‌های کارگر جویای رهنمودی درباره عملیات مجدانه توده‌ای بودند ولی این رهنمود را نمی‌یافتند." (همانجا - ص ۲۹۴-۲۹۵)

لنین در پنجمین سال‌گرد قیام مسکو (۱۹۰۵) نوشت: "درس اول و اساسی این است که فقط مبارزه انقلابی توده‌ها قادر است زنده‌گی

کارگران و طرز اداره دولت را به‌نحوی نسبتاً جدی بهبود بخشد. هیچ‌گونه «هم‌دردی» افراد تحصیل‌کرده با کارگران و هیچ‌گونه مبارزه دلیرانه تروریستهای منفرد، نمی‌تواند به ارکان حکومت مطلقه تزار و قدرت مطلق سرمایه‌داران لطمه وارد سازد...". دومین درس این‌است که لطمه وارد ساختن و محدود کردن دایره حکومت مرکزی کافی نیست. باید آن را نابود نمود. "... و "سومین و مهم‌ترین درس این که... طبقات گوناگون مردم روس نسبت به مبارزه برای آزادی روشهای گوناگونی دارند و هدف مساعی آنان، آزادیهای گوناگونی است." (درسهای انقلاب - ۱۲ نوامبر ۱۹۱۰ - همانجا، ص ۳۰۱)

و بالاخره: "بین قواعد عمده این فن، مارکس نکات زیرین را ذکر می‌کند:

(۱) - با قیام هرگز بازی نکنید و هنگامی که شروع کردید عقیده راسخ داشته‌باشید که باید تا به آخر رفت.

(۲) - باید در محل قطعی و در لحظه‌ی قاطع تفوق قوا داشت. زیرا در غیر این صورت دشمن که دارای آماده‌گی و سازمان بهتری است قیام‌کنندگان را نابود خواهد کرد.

(۳) - قیام که شروع شد باید با قطعیتی هرچه تمام‌تر حتما و بی‌چون و چرا به‌تعرض پرداخت. «دفاع، مرگ قیام مسلحانه‌است».

(۴) - باید کوشید خصم را غافلگیر ساخت و لحظه‌ای را به‌دست آورد که سپاهیان‌ش پراکنده است.

(۵) - باید هر روز (و می‌توان گفت: هر ساعت، چنان‌چه پای یک شهردر میان باشد) به کامیابی‌هایی ولو کوچک نائل آمد و بدین طریق به‌هر قیمتی شده «تفوق روحی» را حفظ کرد." (اندرزهای کنارنشین - ۲۱ اکتبر ۱۹۱۷ - همانجا، ص ۵۱۳)

۷ - مائو با خلاقیتی که از احساس و تعهد عمیق کمونیستی وی برمی‌خاست به تلفیق تئوری کمونیسم علمی با شرایط مشخص چین پرداخت و با توجه به نیمه مستعمره - نیمه فئودال بودن چین - کشوری وسیع با بیش از ۸۰٪ جمعیت دهقانی که جنگ سالاران بر آن حکومت می‌کردند - رهائی دهقانان از استثمار و ستم فئودالیسم و سرمایه داری کمپرادور - بوروکراتیک و امپریالیسم را هسته‌ی مرکزی انقلاب چین ارزیابی نمود

و قوانین جنگ انقلابی در چین را در جریان پیش بردن انقلاب جمع‌بندی و تدوین کرد. این قوانین باتوجه به ویژگیهای چین عمیقاً در راستای تکامل نظرات کمونیسم علمی تا آن زمان در مورد انجام جنگ انقلابی به رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست قرار

دارند:

"جنگ انقلابی جنگ توده‌هاست و تنها با بسیج توده‌ها و اتکاء به آنهاست که می‌توان به‌چنین جنگی دست زد." (از زنده‌گی توده‌ها مواظبت کنید، به شیوه‌های کار توجیه نمایند - ۲۷ ژانویه ۱۹۳۴ - آثار منتخب جلد ۱، ص ۲۲۱-۲۲۲)

"قوانین جنگ مسئله‌ای است که هر کس که جنگی را هدایت می‌کند، باید آن را مطالعه و حل نماید؛

"قوانین جنگ انقلابی مسئله‌ای است که هر کس جنگی انقلابی را هدایت می‌کند، باید آن را مطالعه و حل نماید؛

"قوانین جنگ انقلابی در چین مسئله‌ای است که هر کس جنگی انقلابی در چین را هدایت می‌کند، باید آن را مطالعه و حل نماید.

"ما نه فقط باید قوانین عام جنگ را مطالعه کنیم بلکه باید قوانین ویژه جنگ انقلابی و قوانین ویژه‌ای را که فقط مختص جنگ انقلابی چین است نیز مورد بررسی قرار دهیم.

بر هیچ کس پوشیده نیست که در هر کاری که مامی‌کنیم، اگر وضعیت، خصلت و روابط آن را با اشیاء و پدیده‌های دیگر در نیابیم، نمی‌توانیم قوانین مسلط آن را بشناسیم و بدانیم که چگونه به‌آن بپردازیم، و قادر نخواهیم بود آن را به نحو احسن انجام دهیم." (مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین - دسامبر ۱۹۳۶ - همانجا - صص ۲۷۱-۲۷۲)

"وظیفه‌ی علم استراتژی مطالعه آن قوانین هدایت جنگ است که بر وضعیت کلی جنگ مسلطاند. وظیفه علم عملیات اپراتیو و علم تاکتیک مطالعه آن قوانین هدایت جنگ است که بر بخشی از وضع جنگی مسلطاند... اگر در محاسبه‌ی وضع کلی و مراحل گوناگون آن نواقص و اشتباهات فاحشی روی‌دهد، جنگ به‌طور حتم به شکست می‌انجامد." (همانجا - صص ۲۷۸-۲۷۹)

"رابطه میان کل و جزء نه تنها در مورد رابطه بین استراتژی و فن عملیات اپراتیو بلکه در مورد رابطه میان فن عملیات اپراتیو و تاکتیک نیز صادق است." (همانجا - ص ۲۸۰)

"مسائل استراتژی شامل مراتب زیراند:

در نظر گرفتن رابطه میان دشمن و خودی؛
در نظر گرفتن رابطه میان عملیات اپراتیو و تاکتیک یک عملیات؛

در نظر گرفتن آن عناصری که در مجموع اوضاع موثرند (نقش تعیین کننده دارند)؛

در نظر گرفتن رابطه جبهه و پشت جبهه؛

در نظر گرفتن تفاوت و ارتباط میان تلفات و ترمیم، نبرد و استراحت، تمرکز و پخش

نیروها، حمله و دفاع، پیش‌روی و

عقب‌نشینی، استتار و انکشاف، حمله

عمده و حمله کمکی، هجوم و تثبیت، تمرکز و عدم تمرکز فرماندهی، جنگ طولانی و جنگ زودفرجام، جنگ موضعی و جنگ متحرک، نیروهای خودی و نیروهای دوست، این رسته و آن رسته، رئیس و مرئوس، کادرها و سپاهیان، سربازان باسابقه و سربازان جدید، کادرهای با سابقه و کادرهای جدید، مناطق سرخ و مناطق سفید، مناطق سرخ قدیم و مناطق سرخ جدید، مناطق مرکزی و مناطق مرزی، موسم گرما و موسم سرما، پیروزی و شکست، واحدهای بزرگ و واحدهای کوچک، ارتش منظم و واحدهای پارتیزانی، نابودی دشمن و جلب توده‌ها، توسعه صفوف ارتش سرخ و تحکیم آن، کارنظامی و کارسیاسی، وظایف گذشته و وظایف کنونی، وظایف کنونی و وظایف آینده، ... جبهه ثابت و جبهه غیرثابت، جنگ داخلی و جنگ ملی، این یا آن مرحله تاریخی و... (همانجا - ص ۲۸۱)

"تاکتیکهای ما تاکتیکهای پارتیزانی هستند (توضیح این که این تاکتیکها در سالهای اول جنگ انقلابی چین تدوین شده‌اند - ن):

تقسیم نیرو به منظور بسیج توده‌ها و تمرکز قوا برای مقابله بادشمن؛ دشمن پیش‌روی می‌کند، ما عقب نشینی می‌کنیم. دشمن مستقر می‌شود، ما او را به ستوه درمی‌آوریم. دشمن فرسوده می‌شود، ما حمله می‌کنیم. دشمن عقب نشینی می‌کند، ما او را تعقیب می‌کنیم؛

برای توسعه مناطق تثبیت شده حکومت مستقل، باید تاکتیک پیش روی موج‌وار را به‌کار برد؛ وقتی دشمن نیرومند ما را تعقیب می‌کند، باید تاکتیک حرکت چرخشی را اجرا نمود؛

باید توده‌ها رابه وسیع‌ترین مقیاس باصرف کمترین وقت و با بکاربردن بهترین شیوه‌ها برانگیخت... (از یک جرقه حریق برمی‌خیزد - ۵ ژانویه ۱۹۳۰ - همانجا، ص ۱۸۶)

"تمرکز نیروهای برتر برای نابودی یکایک نیروهای دشمن، شیوه نبردی است که نه فقط باید در آرایش قوا طی عملیات اپراتیو بلکه باید در آرایش قوا طی عملیات تاکتیکی نیز بکار رود.

در آرایش قوا طی عملیات اپراتیو هنگامی که دشمن تپیها یا هنگهای بسیاری وارد میدان می‌کند و درچندین ستون به‌سوی ارتش ما پیش می‌آید، ارتش ما باید نیروهائی

مطلقا برتر یعنی ۶، ۵، ۴ و یا لاقلا ۳ برابر نیروهای دشمن را متمرکز سازد و در لحظه‌ی مناسب یک تیپ یا هنگ دشمن را محاصره و نابود کند (البته باتوجه به ضعیف‌ترین تیپ یا هنگ دشمن - ن)...

"نتیجه‌ی این شیوه نبرد عبارت است از : اولاً نابودی کامل دشمن و ثانیاً جنگ زودفرجام...

آن‌گاه که دشمن در حال تعرض است و ما در حال دفاعی هستیم، باید به این شیوه توسل جوئیم. ولی هنگامی که دشمن در حال دفاع است و ما در حال تعرض، باید... دوشیوه مختلف اتخاذ نماییم (با داشتن نیروی زیاد حمله به چند واحد دشمن و در صورت کمبود نیرو حمله یک به یک به واحدهای دشمن - ن).

"عملیات ارتش ما باید با عملیات فعال قسمتهای محلی و واحدهای پارتیزانی محلی و دستجات چریک توده‌ای هم‌سوئی داشته‌باشند.

"اصل تمرکز نیرو برای نابود ساختن یکایک نیروهای دشمن هدف عمده‌اش نابودی قوای موثر دشمن است نه دفاع از سرزمین و یا تصرف آن". (تمرکز نیروهای برتر برای نابودی یکایک نیروهای دشمن - آثار منتخب جلد ۴ - ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۶، صص ۱۴۶ تا ۱۵۰)

مائو مراحل استراتژیک جنگ انقلابی در چین را به سه دوره متفاوت تقسیم می‌کند: دفاع استراتژیک، توازن قوای استراتژیک و تهاجم استراتژیک.

در دوران تهاجم استراتژیک مائو می‌گوید: "وظیفه‌ی اساسی ارتش ما عبارت است از اقدام به تعرض متقابل در سراسر کشور، یعنی به‌کار انداختن نیروهای عمده برای نبرد به سوی خطوط خارجی، کشاندن جنگ به مناطق گومیندان، نابودی تعداد کثیری از افراد دشمن در خطوط خارجی و برهم زدن کامل استراتژی ضدانقلابی گومیندان که عبارت است از ادامه کشاندن جنگ به مناطق آزاد شده، صدمه زدن و فرسودن باز هم بیشتر منابع انسانی و مادی ما تا آن که ما نتوانیم به مدت طولانی پایداری کنیم. در دومین سال جنگ (منظور در دوران تهاجم استراتژیک - ن) وظیفه‌ی فرعی ارتش ما عبارت است از این که قسمتی از نیروهای عمده و تعداد کثیری از واحدهای محلی را برای تعقیب عملیات در خطوط داخلی به‌کار اندازد، دشمن را در آن جا نابود سازد و زمینهای از دست داده را بازستاند". (استراتژی سال دوم جنگ آزادی بخش - همانجا - ۱ سپتامبر ۱۹۴۷ - صص ۲۰۳)

آیا در رهبری کردن جنبشهای مسلحانه در ایران توسط کمونیستها، درک درستی از این اصول موجود بوده و یا حتا از این تجارب و رهنمودهای مشخص در ایران، چه نتایجی در ادامه‌ی جنگ انقلابی حاصل آمده‌است؟ جواب به این سؤال در حد تاسف آوری نه است! پس مختصراً جنبشهای انقلابی در صدسال اخیر در ایران را مرور کنیم:

در جریان انقلاب مشروطیت و علارغم شرکت سوسیال دموکراتهای انقلابی ایران در آن، مبارزه مسلحانه تحت هدایت خرده‌بورژوازی و بورژوازی انقلابی قرار داشت که در شهرها نفوذ داشته و آنها را به مرکز اعتراضات توده‌ای و نهایتاً قیام تبدیل نمودند. جنبش مشروطه خواهی به درستی، پس از سالها مبارزات اعتراضی مسالمت‌آمیز و کسب برخی پیروزیها، نظیر تحمیل قانون اساسی و امضای آن توسط مظفرالدین شاه و سپس تلاش جانشین اش محمدعلی‌شاه برای به‌گور سپردن قانون، مجبور به مقاومت مسلحانه شد که از تبریز آغاز گشته و پس از یک سال مقاومت مسلحانه، نیروی مسلح از تبریز روانه‌ی تهران شده و شاه فرار را برقرار ترجیح داد. اما فقدان رهبری آگاه انقلابی و پیش رو باعث شد تا نماینده‌گان فئودالها دوباره در کسوت نیروهای مشروطه طلب، حتا زودتر از رسیدن نیروهای انقلابی به رهبری ستارخان و باقرخان از تبریز، از گیلان و اصفهان به سمت تهران حرکت کرده، مراکز حساس دولتی را در دست گرفته و انقلاب مشروطیت را در نیمه راه به شکست بکشانند.

قیام جنگل و ایجاد جمهوری سوسیالیستی گیلان، مهمترین حرکت مسلحانه‌ی انقلابی بود که کمی بیش از یک‌دهه بعد از شکست انقلاب مشروطیت، روی داد. در آن زمان شیوه تولید فئودالی در ایران شیوه غالب بود و روستائیان اکثریت جمعیت ایران را تشکیل می دادند. لذا سیاست چپ روانه‌ی رهبری حزب کمونیست ایران در فراتر رفتن از انقلاب دموکراتیک تحت رهبری پرولتاریا، که باعث دوری نیروهای خرده بورژوازی و بورژوازی ملی از آنان شد و حتا کار به مبارزه‌ی رو در روی آنها باهم کشید و درک نازل مسئولین نظامی این قیام، که به‌جای سازماندهی جنگ براساس جنگ توده‌ای درازمدت، در اندیشه‌ی کسب پیروزی سریع بودند و هنوز پایگاه انقلابی گیلان را تحکیم ننموده، قصد حمله به تهران را داشتند، مرتکب دو

نه به جنگ ارتجاعی، زنده‌باد جنگ انقلابی!

شرکت در این دو مبارزه نشان داد که مبارزه مسلحانه و جنگ انقلابی، امر توده‌ها است و سازمانی که کمونیستی است، بدون داشتن نفوذ در میان توده‌ها و شرکت در جنبشهای توده‌ای که بعضاً تاحدمبارزه مسلحانه پیش رفته‌باشند و به کارگیری علم نظامی پرولتاریا، قادر به ایجاد جنبش مسلحانه در سطحی سراسری نبوده و مبارزه مسلحانه در حدی عشایری و یا سنتی، به مثابه گر گرفتن بوته‌ای است که شعله‌هایش سریعاً فروکش می‌کنند و حتا اگر مدتی هم دوام آورد به نفع طبقات و نیروهای غیر پرولتاری تمام می‌شود.

بدین ترتیب و به فرض این که تحلیل سازمان انقلابی از وضعیت جامعه درست می‌بود، باز هم امکان شکل دادن به مبارزه مسلحانه و جنگ توده‌ای توسط آن سازمان، ممکن نبود. پس از این دو تجربه ناموفق بود که سازمان انقلابی تمرکز خود را عمده‌تاً روی سازمان دهی در داخل کشور و در میان کارگران و زحمت‌کشان گذاشت.

دومین تجربه، مربوط به مبارزه مسلحانه‌ی چریکی در شهرها می‌شود که به بنیان‌گذاری سازمان چریکهای فدائی خلق ایران انجامید. رهبران اولیه این سازمان معتقد بودند که ایران جامعه‌ای سرمایه داری است، اما در شرایط اختناق و ترور امکان سازماندهی توده‌ها نبوده و مبارزه مسلحانه تنها شکلی است که از طریق آن می‌توان مردم را به قیام رهنمون شد و انقلاب را به پیش راند.

کمبها دادن به نقش حزب کمونیست در رهبری انقلاب مسلحانه و حتا حواله نمودن ایجاد آن به بعداز پیروزی انقلاب (!) از مشخصات این حرکت بود. اما این مبارزه‌ی مسلحانه نیز که بدون شرکت توده‌ها و تنها توسط "نخبه‌گان" فدائی سازمان یافته بود، نه باعث به‌میدان مبارزه آمدن توده‌ها شد و نه توده‌ها تحت رهبری آنها دست به قیام زدند. برعکس این مبارزه سرکوب شده و به شکست کشانده شد. به همین ترتیب، دیگر مبارزات تروریستی در شهرها که توسط سازمان مجاهدین خلق نیز پیش برده می‌شد، با موفقیت همراه نگشت.

مع‌الوصف، مبارزات مسلحانه در دهه‌ی ۱۳۴۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰، تا حدی باعث رشد آگاهی در میان اقشار میانی جامعه نسبت به رژیم حاکم گردید. اما زمانی که جنبشهای توده‌ای در اواسط دهه‌ی ۱۳۵۰ شروع شده

و رشد کردند، این جنبشها زمینه را برای قیام بهمین ۱۳۵۷ فراهم

انقلاب را پیش کشیده و رهبری حزب توده مدافع این نظر انحرافی در ایران بود، تبلیغ و انجام جنگ مسلحانه به‌مثابه ضرورت، در دستور کار نیروهای سیاسی چپ و یا افراد انقلابی دیگر قرار گرفت. اینان درک بیشتری از "جنبش به‌خاطر جنبش"، از آن نداشتند.

در اوایل و اواخر این دهه، در طیف نیروهای چپ، دوجریان فکری که ضد رویزیونیسم خروشچی پرچم مبارزه مسلحانه را بلند کردند، "سازمان انقلابی" نماینده‌ی جریان اول بود. این سازمان، علاوه بر شروع رفرمهای ارضی در ایران و تفوق یافتن بورژوازی کمپرادور- بوروکراتیک در حاکمیت و رشد مناسبات مبتنی بر استثمار کارمزدی، بدون تحقیق و بررسی عمیق از روند تغییرات جدید در شیوه‌ی تولید و مناسبات تولیدی ناشی از آن و اصرار بر این که رژیم ارتجاعی حاکم قادر به انجام رفرم ارضی به سود دهقانان نیست (که ادعائی درست بود ولی رفرم به سود بورژوازی توسط رژیم را نادیده می‌گرفت!)، بر اساس الگوبرداری از تئوری انقلاب چین، جامعه‌ی ایران را نیمه مستعمره - نیمه فنودال ذکر کرد و برای تحقق انقلاب دموکراتیک نوین به رهبری پرولتاریا، جهت رها ساختن دهقانان از استثمار و ستم فنودالی و قطع نفوذ امپریالیسم، انجام مبارزه مسلحانه از طریق جنگ پارتیزانی در روستاها را در دستور کار خود قرارداد.

بر این اساس، و بدون تدارک کافی به‌ویژه در عرصه‌ی سازماندهی در میان توده‌ها، در مبارزه مسلحانه‌ی عشایری در منطقه‌ی قشقائی که رهبری آن در دست بهمین قشقائی (پسرخواهر خسرو خان قشقائی، رئیس آن ایل) بود، شرکت کرد. این مبارزه بدون حداقل برنامه و بدون آگاهی از فن مبارزه مسلحانه و در حدی سنتی و عشایری، به مدت یک سال (۱۳۴۳-۱۳۴۴) و درگیری با ژاندارمری رژیم شاه، ادامه یافت و نهایتاً با تسلیم شدن بهمین قشقائی به رژیم، پایان پذیرفت. سازمان انقلابی سپس در سالهای ۱۳۴۶-۱۳۴۷، در مبارزه‌ی مسلحانه‌ای که در مناطق مرزی کردستان ایران به رهبری شریف زاده و ملا آواره و برادران معینی شروع شده بود، شرکت نمود. علاوه بر این که رهبری این مبارزات تاحدی سیاسی و حتا چپ بودند، اما آنها نیز فاقد سازماندهی در میان توده‌ها و بدون اهداف کوتاه مدت و دراز مدت بودند و با جان‌باختن رهبری این گروه‌های شورشی (در درگیریها و یا افتادن به دام رژیم)، آنها نیز از هم پاشیدند.

اشتباه اساسی سیاسی و نظامی در شکست جنبش مسلحانه در گیلان شدند که به فروکشی انقلاب و رویش دیکتاتوری رضاخانی منجر گردید.

پس از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران توسط متفقین، شرایط مناسبی برای رشد جنبشهای توده‌ای اعم از کارگری، دموکراتیک، ضد امپریالیستی و ملی‌گرا فراهم گردید. در آذربایجان و کردستان، حکومتهای خودمختار ملی بوجود آمد که تاحدی نیز متکی به بازوی مسلح بودند. اما رهبری این دو جنبش ملی از توسل به جنگ انقلابی و با تکیه به نیروی مسلح مردم، جهت حفظ دستاوردهای ملی - دموکراتیک خود، امتناع ورزیدند - آن هم در شرایطی که ارتش رژیم از کیفیت چندانی برخوردار نبود - و پس از حمله‌ی نیروهای نظامی رژیم و فئودالها به آذربایجان و کردستان، بدون مقاومت تسلیم شده و یا فرار کردند. رژیم شاه این امکان را یافت تا دستاوردهای این دو جنبش را پایمال کرده و برخی از رهبران و تعداد زیادی از توده‌های مبارز را به خاک و خون بکشد.

بار دیگر ثابت شد که بدون رهبری آگاه کمونیستی که مصممانه دست به اسلحه ببرد، جنگ انقلابی به پیروزی نمی‌رسد و جنبشهای توده‌ای کافی برای به‌زیر کشیدن رژیمهای ارتجاعی نیستند.

در دهه‌ی ۱۳۴۰، جنبشهای توده‌ای رشد یافتند و تحت تاثیر مبارزات مسلحانه در بسیاری از کشورهای جهان سوم و در شرایطی که رژیم شاه بی‌رحمانه جلو هر حرکت آزادی‌خواهانه را گرفته و مستبدانه به حکومت می‌پرداخت، مبارزه‌ی مسلحانه‌ی "نخبه‌گان" روشن‌فکر چپ و یا خواستار آزادیهای دموکراتیک، بدون داشتن پیوندی استوار با توده‌ها و جنبشهای توده‌ای، در میان آنها مقبولیت یافت. به خصوص این که در جنبش جهانی کمونیستی در مبارزه با رویزیونیسم خروشچی که گذار مسالمت‌آمیز

www.ranjbaran.org



زنده‌باد حق ملل در تعیین سرنوشت خود، بدون دخالت امپریالیسم!

ساختند. هرچند که ناشی از ضعف سازمانی و نفوذ کمونیستها در میان توده‌ها، ابتکار عمل به دست نیروهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی با ایدئولوژی اسلامی افتاد و تاریخ باردیگر و در سطحی دیگر تکرار شد. این بار تکراری کمدی وار! اگر پس از انقلاب مشروطیت، مشروعیت، مشروعه طلبان به‌مثابه ستونی ارتجاعی بعضا بر سر دار رفتند (شیخ فضل الله نوری)، در انقلاب بهمن مشروعیت طلبان به رهبری خمینی قدرت سیاسی را قبضه کردند و فضل الله نوریها تطهیر شدند!!

حال اگر تا مقطع انقلاب بهمن ۵۷، ناشی از استبداد مطلق، به نا آگاهی برخی از نیروهای چپ از نقطه نظرات کمونیسم علمی، به‌ویژه در درون کشور، با چشم اغماض نگاه کنیم، اما پس از این انقلاب برای همه روشن شد که به‌دوفاکتور: ضرورت وجود سازمان مبارز پیش‌رو، و ضرورت نفوذ در میان طبقه کارگر و توده‌ها در انجام مبارزه مسلحانه طبق آموزش کمونیسم علمی؛ باید توجه داشت. ولی فقدان کیفیت لازم و کافی در درک و کاربست کمونیسم علمی با شرایط مشخص ایران، که اساسا ناشی از نفوذ ایدئولوژی خرده‌بورژوازی در رهبری این نیروها می‌شد، باعث گردید تا ناتوان از درک عمیق از تضادهای جامعه و اهمیت و نقش رهبری واحد کمونیستی جهت ارائه سیاستهای به‌طور نسبی درست‌تر، میدان برای انشعاب‌گری و فرقه‌گرایی هموار گشته و اشتباهات اعم از سیاسی و تشکیلاتی و نظامی باردیگر تکرار شدند. تجارب بیش از ۵۰ سال مبارزه مسلحانه از

مقطع انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهمن، نشان داد که در شرایط مشخص ایران، انقلاب مسلحانه صرفا از الگوی قیام شهری پیروی می‌کند و نه از جنگ درازمدت توده‌ای در روستاها با هدف آزاد کردن دهقانان از ستم فئودالیسم و امپریالیسم. بلکه می‌توان جنبشهای مسلحانه توده‌ای را در برخی از مناطق ایران سازمان داد. در عین حال، بدون شرکت فعال پرولتاریا و توده‌های زحمتکش شهرنشین در مبارزه علیه رژیم حاکم، به‌مثابه نیروی کمکی و فعال، امکان تداوم این جنبشهای مسلحانه‌ی توده‌ای به سختی ممکن می‌گردد.

حرکتهای مسلحانه‌ی بعد از انقلاب بهمن نیز نشان داد که جنبش کمونیستی در هدایت این حرکتها نه تنها برخوردی مصمم به ادامه‌ی آنها نداشته، بلکه حاضر به آموزش از تجارب کمونیسم علمی در عرصه‌ی نظامی نیز نبود.

گویاترین نمونه در این مورد، شروع جنبش مسلحانه علیه رژیم با خصلتی دموکراتیک - انقلابی در کردستان بود که عمده‌تا توسط دو تشکل: حزب دموکرات کردستان ایران و سازمان انقلابی زحمت‌کشان کردستان، سازمان داده شد.

برای هر دوی این تشکلهای مبارزه مسلحانه به‌مثابه فنی علمی با قواعد و قوانین مشخص‌اش در ایران، مطرح نبود. شیوه‌ی پیشبرد مبارزه مسلحانه‌ی آنان، الگویی بود از شیوه مبارزه در کردستان عراق و اگر در سالهای اول آغاز جنگ، کومهله به‌منظور جلب توده‌ها، به‌درستی و تا حدی به خواستهای مردم توجه داشت، اما بعد از این که خط اپورتونیستی چپ دارودسته‌ی منصور حکمت مورد پذیرش رهبری کومهله قرار گرفت (از ۱۳۶۱ به بعد)، نخبه‌گرایی و دید از بالا به توده‌ها از یک سو و تدریجا با "عمده" قلمداد کردن مبارزه طبقاتی در کردستان بین نیروهای شرکت‌کننده‌ی کرد، به‌جای تمرکز عمده گذاشتن روی مبارزه‌ی مسلحانه ضد رژیم، و تشدید تضاد با حزب دموکرات و دامن زدن حزب دموکرات به‌این تضاد با دید به زیره‌ژمونی خود در آوردن جنبش دموکراتیک ملی - انقلابی در کردستان، به برخورد مسلحانه بین این دونیروی محلی انجامید. فقدان نقشه درمقابله با تهاجمات رژیم، باعث شد تا نیروهای مسلح ضد رژیم قدم به قدم به کردستان عراق عقب نشینی نموده و از دفاع فعال به سوی دفاع پاسیو کشانده‌شوند و به جنگ بایکدیگر دامن بزنند!

کومهله و سپس حزب کمونیست، تجربه جنگ انقلابی در کردستان را جمع‌بندی نکرده

و علل شکست را روشن نساختند. زیرا فاقد استراتژی جنگی بودند، تا براساس آن و در جریان پیاده‌کردن آن، موفقیتها و شکستها را بررسی کنند. به همین علت کومهله، طبق رهنمود منصور حکمت، تاملزکنار گذاشتن نیروی مسلح پیش‌رفته و کار در شهرها و رفتن به میان کارگران راعمه نمود. بدین ترتیب، جنبش انقلابی در کردستان که با شرکت توده‌های وسیعی شروع شده بود، به دلیل بی‌توجهی رهبران اش، نتوانست در سهای لازم را از این پیکار بگیرد و کردستان ایران را به دژ استواری در پیش‌برد انقلاب در ایران تبدیل نماید.

حرکتهای مسلحانه‌ی دیگری در ابعادی کوچک‌تر در سایر مناطق ایران رخ داد. حزب رنجبران ایران، بدون تدارک کافی و پایه توده‌ای و براساس ارزیابیهای سطحی از اوضاع، در سال ۱۳۶۰ در جنگلهای گرگان و در جنوب در حرکت مسلحانه‌ی ناپیگیر رهبری عشایر قشقایی شرکت نمود. در شمال قبل از آن که نیروی پارتیزانی حزب بتواند دست به عملیاتی بزند، مورد ضربه قرار گرفته و تارومار شد. در جنوب، علارغم تلاش نیروی مسلح حزب برای ترغیب خسروخان قشقایی به ادامه مقاومت و علارغم مبارزه‌ی جانانه که علیه تهاجم نیروی پاسدار نمود، به دلیل امتناع خسروخان از ادامه مبارزه، نیروی مسلح حزب از پشتیبانی لازم برای ادامه کار برخوردار نبود. بدین ترتیب، این دوتلاش باشکست رو به‌رو شدند. حرکت مسلحانه‌ی اتحادیه کمونیستها در منطقه‌ی آمل نیز چند ماه بعد، پس از پیروزی اولیه در حمله به آمل، قادر به ادامه مبارزه نشده و تلفات بسیار سنگینی را متحمل شده و به شکست انجامید.

این دو حرکت مسلحانه نشان دادند که باوجودی که از نظر آگاهی از تئوری جنگ مسلحانه انقلابی، هر دو تشکل در موقعیتی به‌متراتب مناسب‌تر از کومهله قرار داشتند، اما قادر به تلفیق درست آن آموزشها با شرایط مشخص نشدند. در واقع دست زدن به مبارزه مسلحانه بدون پشتوانه توده‌ای و حرکت توده‌ها، پرداختن گناهان اپورتونیستی راست آنان در برخورد به رژیم جمهوری اسلامی، از طریق افتادن به اپورتونیسم چپ و ماجراجویی بود. هر دوی این تشکلهای صدمات جبران‌ناپذیری خوردند که اثرات آن شکستها در بروز انشعاب در حزب رنجبران موثر افتادند.

البته در کردستان، علاوه بر سه تشکل فوق، برخی دیگر از نیروهای چپ نیز دست به مبارزه مسلحانه زدند. اما این حرکتها از سطح ایدئائی فراتر

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

کالبد شناسی .. بقیه از صفحه آخر

تحت نام " نهضت مجاهدین خلق " از بدنه سازمان مجاهدین خلق جدا گشته و به جریان ملی - مذهبی ها ملحق شدند. دهه ۱۳۶۰ برای ملی - مذهبی های رادیکال دوران سختی بود. اکثراً خانه نشین گشته و تعدادی به زندان افتادند و تعدادی از آنان راهی زندان گشتند. اما در سالهای پایانی آن دهه، بخشی از ملی - مذهبی های رادیکال با انتشار مجله " ایران فردا " تحت سر دبیری عزت الله سبحانی دوباره به خود انسجام بخشیدند. دهه ۱۳۷۰ را می توان دوره رونق و گسترش جریان ملی - مذهبی چپگرا (رادیکال) محسوب داشت. در طول این دهه نه تنها ملی - مذهبی های رادیکال در دور محور مجله " ایران فردا " متشکلتر گردیدند، بلکه با ایجاد مواضع گریز از حاکمیت استبدادی رژیم جمهوری اسلامی موفق شدند که تعدادی از افراد درون اصلاح طلبان مدرن (چپ جدید) را به سوی خود جلب کنند. ملی مذهبی های چپگرا (رادیکال) به روشنی دکتر مصدق را رهبر مبارزات ملی شدن صنعت نفت دانسته و در این مورد از کلیه جناحهایی که امروز در درون حاکمیت شرکت دارند، متمایز می گردند. آنها از نظر اندیشه سیاسی بر خلاف ملی - مذهبی های راست، " جمهوری خواه " محسوب شده و به جای " دموکراسی لیبرالی " از استقرار " دموکراسی آزاد " حمایت می کنند. ملی - مذهبی های چپگرا در نوشته های شان " هیچ نسبتی " با مفهوم و حاکمیت ولایت فقیه برقرار نمی کنند و در عوض طبق اندیشه ها و نظریات علی شریعتی (پدر معنوی ملی - مذهبی های چپگرا) روشن فکران " نوپرداز " دینی را " جایگزین " فقها می کنند.

از نظر اقتصادی سیاسی، ملی - مذهبی های رادیکال نیز خود را متعلق و نماینده طبقه متوسط جدید (بورژوازی ملی) می دانند. پایگاههای اجتماعی آنان در دانشگاهها است ولی بر خلاف اصلاح طلبان چپگرا، فاقد موقعیت اداری و دولتی هستند. آنها بر خلاف ملی - مذهبی های راستگرا (لیبرال) حاضر به همکاری با هیچیک از طیفهای درون حاکمیت اسلامی نیستند. این طیف از ملی - مذهبی ها که به مولفه ملی و استقلال طلبی بیشتر از گروههای دیگر تاکید می ورزند، ترجیح می دهند که به عوض شرکت در ارگانهای دولتی با بخشی از اصلاح طلبان چپگرا، ملی - مذهبی های لیبرال و سکولارها در خارج از حاکمیت به همکاری بپردازند. همانگونه که مهدی بازرگان الگو و یا " پدر معنوی " ملی - مذهبی های لیبرال محسوب می گشت، محمود طالقانی و علی شریعتی الگوهای فکری و مسلکی

و سپس به تدریج در سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ برای همیشه از حاکمیت رانده شد. طیفهای مختلف این جریان به ویژه نهضت آزادی در سالهای ۱۳۶۲-۱۳۸۴ همواره به عنوان یک جریان اپوزیسیون " وفادار " عمل کرده و در انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری از نامزدی مصطفی معین حمایت کردند.

ملی - مذهبی ها مدتها قبل از وقوع انقلاب ایران به دو بخش ملی - مذهبی های راستگرا " (لیبرالها) و ملی - مذهبی های " چپگرا " (رادیکالها) تقسیم شدند. در اینجا به طور اجمالی به دیدگاههای این دو طیف اصلی در درون ملی - مذهبی ها می پردازیم.

ملی مذهبی های راستگرا عمدتاً " مشروطه خواه " بوده و به صراحت می گویند که به " ولایت فقیه " تنها " التزام دارند ". آنها از نظر اقتصاد سیاسی خود را نماینده طبقه متوسط جدید (بورژوازی ملی) می دانند. در حوزه استراتژی سیاسی، ملی - مذهبی ها ملیت و مذهب را دو روی یک سکه و لازم و ملزوم هم می دانند. یا این که نظام سرمایه داری را رد نمی کنند مثل ملی گرایان لائیک رهبری مصدق را در مبارزات ملی پذیرا هستند. آنها ایرانیست و اسلامیت را پایگاه اساسی هویت ایران محسوب می کنند و در ضمن در امور داخلی ایران طرفدار استقرار نظام " لیبرال دموکراسی " هستند برخی از رهبران این طیف از ملی - مذهبی ها عبارتند از: ابراهیم یزدی، محمد توسلی، عبدالعلی بازرگان و خیلی دیگر از سران نهضت آزادی. در حال حاضر ملی - مذهبی های لیبرال فاقد هر گونه نشریه رسمی و نیمه رسمی در ایران هستند. ولی بعضی از آنان دیدگاههای خود را در نشریات متعلق به اصلاح طلبان مدرن و ملی - مذهبی های رادیکال منتشر می سازند.

۷- ملی - مذهبی چپگرا (رادیکالها) پیشینه انشعاب چپگرایان ملی - مذهبی از بدنه ملی - مذهبی ها به دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ می رسد. در آن دوران، بخشی از جوانان درون نهضت آزادی به خاطر حوادث و پیامدهای ناشی از سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، از نهضت آزادی جدا گشته و تحت رهبری محمد حنیف نژاد و یارانش سازمان مجاهدین خلق ایران را بوجود آوردند. در نیمه اول دهه ۱۳۴۰، گروهی از ملی - مذهبی های رادیکال به ایجاد " جنبش اسلامی مردم ایران " (جاما) پرداختند. در اواسط دهه ۱۳۵۰ (سال پیش از وقوع انقلاب) گروهی از مجاهدین به ویژه در زندانهای رژیم شاه، تحت رهبری لطف الله میثمی

نرفته و با عقب نشینی به کردستان عراق تدریجاً پایان یافتند. تجربهی قریب ۷۰ سال مبارزهی مسلحانهی کمونیستها در ایران، نشان می دهد که کمونیستها درس لازم را از این گفته های عمیق مارکس و مانو (که " قیام فن است و با آن نمی توان بازی کرد " و " مبارزهی مسلحانه عالی ترین شکل مبارزه ی سیاسی است ") نگرفته و تمیزان زیادی پراگماتیستی و بدون تلفیق تئوری جنگ انقلابی با پراتیک مشخص ایران، مبارزهی مسلحانه را پیش برده و ناموفق بوده اند.

جمع بندی از این تجارب ضرورتی است اجتناب ناپذیر تا جلو اشتباهات در آینده گرفته شود. ما عمده ترین نکات در این مورد را در زیر می آوریم:

- ۱- باید حزب واحد سراسری ایران را بوجود آورد تا کمونیستها در مجموع درک واحد تاحدممکن درستی از تاریخ و وضعیت کنونی ایران بدست دهند؛
- ۲- بدون وجود مبارزات توده ای سراسری و رسیدن توده ها به حدی که معتقد شوند با مبارزات مسالمت آمیز نمی توان خواستهای خود را به تحقق برسانند، دست زدن به این مبارزه حالت خودکشی را دارد؛
- ۳- بدون پیوند حزب کمونیست سراسری با طبقه کارگر و جنبشهای کارگری و توده ای، دست زدن به مبارزه مسلحانه با تکیه به " نخبه گان " (اعضای حزب، سازمان و...) حاصلی جز شکست ندارد؛
- ۴- بدون قرار گرفتن در موضع پرولتاریا و آموزش فن مبارزه مسلحانه انقلابی و تلفیق آن با شرایط مشخص و جمع بندی قدم به قدم تجارب عملی مبارزه مسلحانه، دست زدن به مبارزه مسلحانه، بازی کردن با آن است؛
- ۵- اگر قرار است که مبارزه مسلحانه راه را برای حل تضادهای طبقاتی به طور نهائی باز کند، پیش بردن آن با تردید و تزلزل و باری به هر جهت، برخوردی از نوع پارلمانتاریستی به آن است. ناپیگیری در جنگ انقلابی متعلق به پرولتاریا نبوده و ریشه در طبقات دیگر دارد.

۲۴ بهمن ۱۳۸۵ - ک. ابراهیم

رنجبر آنلاین



http://www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline

ملی - مذهبی های رادیکال به شمار می آمدند. در فضای سیاسی کنونی عزت الله سبحانی و حبیب الله پیمان این نقش را به عهده دارند.

در دهه ۱۳۷۰ نشریه "ایران فردا" ارگان نیمه رسمی و موثر ملی - مذهبی های چپ گرا بود و در حال حاضر نشریه "چشم انداز ایران" ارگان تئوریک و تحقیقی این جریان محسوب می شود. به طور کلی، ملی - مذهبی ها (هم "رادیکالها" و هم لیبرالها) در سه نکته اساسی با کلیه جناحها و طیفهای درون حاکمیت جمهوری اسلامی تفاوت دارند. ملی - مذهبی ها بدون استثناء دکتر محمد مصدق را رهبر بلامنازع مبارزات ملی و ضد خارجی مردم ایران محسوب می دارند، در حالی که محافظه کاران و اصلاح طلبان نقش مهم مصدق را در تاریخ معاصر ایران رد کرده و در عوض به نقش های موثر آیت الله کاشانی و آیت الله خمینی تاکید می ورزند. نکته دوم این است که ملی - مذهبی ها مفهوم ملت و ملیت را در تاریخ معاصر ایران قبول داشته و توسعه و پایداری جامعه ایران را مدیون آمیزش تاریخی ایرانیت و اسلام محسوب می دارند. بر خلاف اینان، محافظه کاران و اصلاح طلبان درک اسلامی از جامعه داشته و مردم ایران را "امت اسلامی" می پندارند. ملی - مذهبی ها به دلیل پذیرش اصل ملی گرایی و ناسیونالیسم ایرانی، به نیروهای ملی و مستقل احترام گذاشته و حاضر به همکاری با شخصیت ها و چهره های شاخص سکولارها و ملی - دموکرات ها که ضروماً مذهبی نیستند، می باشند.

۸- سکولارها

واژه سکولار در گفتمان سیاسی کنونی به حلقه های فکری و محفل های و چهره هائی اطلاق می شود که مذهبی نبوده و خواهان جدائی دین از دولت و حاکمیت هستند. در حال حاضر در ایران هیچ گروه سکولاری به صورت متشکل فعالیت نمی کند. سکولارها را می توان به طیفهای زیرین تقسیم کرد:

روشنفکران عرفی که خود را ملی، دموکراتیک و "مصدقی" می دانند. بقایای اجزاء متشکله درون جبهه ملی ایران به ویژه حزب ملت ایران و هواداران داریوش و پروانه فروهر، بخشهای مهمی از این جریان محسوب میشود. این روشنفکران در حال حاضر آزادی عمل در ایران ندارد.

روشنفکران عرفی که در گذشته به نحله های فکری چپ سوسیالیستی و مارکسیستی تعلق داشتند ولی در گذر زمان از اندیشه های سوسیالیستی و مارکسیستی رو برتافته و با تاکید بر "دموکراسی" به نام "جمهوری خواهان" موسومند. اکثریت قریب به اتفاق

این افراد و گروهها در خارج از ایران فعالیت دارند. معروفترین این بخش از سکولارها اتحادیه جمهوریخواهان (پاریس) و جمهوریخواهان لائیک و دموکرات (برلین) هستند.

مارکسیست - لننیست ها و دیگر سازمانها و احزاب چپ - مارکسیستی که بعد از سالهای سرکوب و خفقان ۱۳۶۰-۱۳۶۲ در کل به خارج از ایران انتقال یافته و در آنجا فعالیت می کنند.

مشروطه طلبان و دیگر گروههای سلطنت طلب پادشاهی که جملهگی در خارج از ایران فعالیت دارند.

سکولارهای داخل ایران عمدتاً از دو طیف تشکیل یافته اند:

الف - روشنفکران عرفی که سابقاً به نحله های فکری و سازمانی چپ های سوسیالیست و مارکسیست و یا چپ های ملی تعلق داشتند و امروز آنها را می توان "چپهای دموکرات شده" خواند برخی از اعضای کانون نویسندگان چون فریبرز رئیس دانا بهترین نمایندگان این طیف از سکولارها در ایران کنونی هستند.

ب - روشنفکران نوگرایی دینی که در گذر زمان در بیست سال گذشته سکولار شده اند. بدون تردید اکبر گنجی معروفترین و موثرترین نماینده این بخش از سکولارهای از دین برگشته هستند. شایان توجه است که "روشنفکران نوگرایی دینی سکولار شده" خود زمانی (تا اواسط دهه ۱۳۷۰) به جناحهای مختلف اصلاح طلبان (چپ سنتی) و ملی - مذهبی های رادیکال تعلق داشتند. به طور مثال، اکبر گنجی از جناح چپ اصلاح طلبان، محمد ملکی از جناح چپ ملی - مذهبی ها و محسن سازگارا از نهضت آزادی جدا شده و به این طیف از سکولارها پیوسته اند.

پ - با شکست چشمگیر اصلاح طلبان (سنتی و نوین) در انتخابات دوره هفتم مجلس و انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری و تسخیر ارگانهای دولتی توسط اصولگرایان (که به نام اقتدارگرایان نیز موسومند) صف آرائیهای جدیدی در درون اصلاح طلبان به وجود آمد:

ت - از تحولات جدید در سالهای ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ طیف دیگر از افرادی بود که به سهم خود از حاکمیت ناراضی بودند. سعید حجاریان از اعضای ارشد جبهه مشارکت اسلامی - بزرگترین واحد سیاسی در درون جنبش دوم خرداد، بعد از پیروزی انتخاباتی احمد نژاد، اعلام کرد که شرایط تازه سیاسی حکم می کند که جبهه ای تازه و "فراگیر" تشکیل شده و تحت عنوان "جبهه ضد اقتدار

و تحجر" فعالیت کند. او تاکید کرد که در آینده نزدیک نه تنها خود حزب مشارکت دچار تحول خواهد شد بلکه در جبهه جدید، همه، حتی هاشمی رفسنجانی نیز می توانند شرکت داشته و لذا این جبهه از جمعیت هیأتیهای مؤتلفه اسلامی تا نهضت آزادی را می تواند در بر بگیرد. به موازات حجاریان و حزب مشارکت، دیگر اجزاء درون اصلاح طلبان نیز از ضرورت شکلگیری جبهه ای تازه صحبت کردند. به طور مثال، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در پی کنگره فوق العاده خود در مرداد ۱۳۸۴، حمایت سازمان را از تشکیل جبهه ای در مقابل اقتدارگرایان اعلام کرد.

تشکیل جبهه فراگیر در شرایطی مطرح شد که اکثر طیفهای درون اصلاح طلبان از اهرام های حاکمیت بیرون رانده شده بودند. در نتیجه طیفهای گوناگون متعلق به این جناح با ارائه گفتمان جدید و طرح یک روایت جدید از اوضاع کوشش کردند که با ایجاد یک جبهه فراگیر به برقراری پیوند با "پایه گان اجتماعی مشخص" خود نایل آمده و به بقاء خود در عرصه سیاسی ایران ادامه دهند. این گفتمان و روایت جدید بر آن بود که جبهه تازه باید فرم و ساختار حزبی داشته باشد. یعنی "حزب پایگاه اجتماعی خودش را تعریف کند تا از شعارهای پوپولیستی اجتناب کند". بخشهای مهمی از جناحهای مختلف سیاسی که هنوز در حاکمیت نقش بازی می کردند و یا در خارج از حاکمیت به نظام جمهوری اسلامی وفادار بودند نیز خواهان ایجاد "حزب" بودند. از رفسنجانی و کربوبی گرفته تا حجاریان و خاتمی، بخشی از نهضت آزادی و ملی - مذهبی ها نیاز خود را به ضرورت شناسنامه دار شدن و "تحزب" در این دوره اعلام کردند. بدین ترتیب، می توان گفت که در دوره بلافاصله بعد از گزینش احمدی نژاد به ریاست جمهوری، ما شاهد تشدید صف آرائیهای سیاسی - طبقاتی در بین جناحهای مختلف درون حاکمیت و جایگیر شدن و حضور شناسنامه دار نیروهای سیاسی طرفدار ایجاد حزب در صحنه سیاسی ایران می شویم.

به نظر نگارنده، روایت ها و گفتمان های جاری (چه در شکل و شیوه ای "اصلاح طلبانه" و چه در شکل و شیوه ای "محافظه کارانه" و اقتدارگرایانه) مثل بیست و هشت سال گذشته نخواهند توانست مردم ایران را به اخذ خواسته های تاریخی خود نایل آورده و به معضلات و آسیب های فلاکت بار اجتماعی و اقتصادی آنها راه حل های مناسب ارائه دهند. امروز مردم بعد از "عبور از خاتمی" متوجه شده اند که تنها با

تحریف تاریخ... بقیه از صفحه آخر

نظرات چند روشن فکر جدا از کارگران را ملاک عمل قرارداد. برعکس باید عمده‌تا مستقیما از درون خود جنبش کارگری فاکتها را از زبان خودکارگران شنید و درمورد آنها تعمق نمود.

ناگفته پیداست که موضع، نقطه نظر و اسلوب کمونیستی در رابطه‌ای فشرده و دیالکتیکی باهم قرار دارند. کم بهادادن به هریخش از این نکات ما را دربررسی مسائل به انواع انحرافات می تواند بکشاند.

با این مقدمه کلی، به بررسی نظرات نویسنده‌گان "توفان" برمی‌گردیم:

در توفان شماره ۸۱، دسامبر ۲۰۰۶ (آذر ۱۳۸۵)، درمقاله‌ای تحت عنوان "پایان یک زندگی منفی - درگذشت یکی از عوامل رویزیونیسم مدرن" در رابطه با فریدون کشاورز آمده‌است:

"رفقا قاسمی و فروتن همواره به نقش منفی این عامل شوروی در جنبش کمونیستی ایران اشاره کرده‌اند و نقش وی را در بیراهه بردن جنبش مارکسیستی - لنینیستی ایران درسالهای ۱۹۶۸ برملا ساخته‌اند...

فریدون کشاورز از عراق و مسکو راهی الجزیره شد. سپس درالجزیره زیر بار(شاید منظور نویسنده مقاله توفان "بال" بوده‌است) محسن رضوانی یکی از گرداننده‌گان اصلی شورشیان ضدحزب توده را گرفت و وی را درمقابل قاسمی و فروتن و سغائی قرار داد. درمقابل حزب کارآلبانی از وی و همکارانش حمایت کرد و پای‌شان را به آلبانی و چین باز نمود. از همان روز نخست شورویها سرخ را خودشان بدست گرفتند تا موج اعتراض انقلابی بوجودآمده‌بود، خود در جوانان انقلابی بوجودآمده‌بود، خود در دست بگیرند و درمجاری انحرافی به‌نابودی بکشاند... فریدون کشاورز پس از نقش منفی که رویزیونیستها برعهده‌اش گذارده بودند، خود را کنارکشید و این نظارت را به عوامل دیگری با اشاره شورویها واگذار کرد تا در راه احیاء حزب طبقه کارگر ایران تخریب کنند و مبارزه ضدرویزیونیستی را به‌کچراه بکشاند...

تجربه فریدون کشاورز و "سازمان انقلابی" نشان می‌دهد که دشمن طبقاتی و دراینجا رویزیونیستهای خروشچفی با چه سیاست و از مدتها قبل برنامه ریزی درازمدت و حساب‌شده درپی آن بودند که مارکسیسم - لنینیسم را در سراسر جنبش کمونیستی به نابودی بکشاند". (پایان نقل قول)

در این نقل‌قول، بجز نکات درستی در

و غلوگویی و غیره مبرا است. بدون چنین کیفیتی نمی‌توان کمونیستها، طبقه‌ی کارگر و توده‌های وسیع زحمت‌کش را برای مبارزه در راه سوسیالیسم و تحقق انقلاب پرولتری بسیج، متشکل و مسلح کرد.

متأسفانه در رهبری حزب کار ایران و نویسنده‌گان ارگان مرکزی آن "توفان"، برخی از این کیفیت برخوردار نیستند. آنها قلم زنی را برای فرقه‌گرایی و به سود خود، به کاری‌گیرند تا کشف حقایق از درون واقعیات. مسلما با چنین شیوه‌ای آنها بشارت دهنده‌گان "پرولتاریای همه‌ی کشورها متحد شوید!"، نبوده و قادر به تاثیرگذاری در روند اوضاع هم نیستند.

کمونیسم علمی به ما می‌آموزد که دربررسی روی داده‌های گذشته و حال باید از "موضع، نقطه نظر و اسلوب" کمونیستی حرکت کرد.

موضع کمونیستی داشتن به مفهوم این است که هدف ما از انجام هر بررسی باید خدمت به امر پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی و انقلاب پرولتاریائی باشد و نه خدمت به این یا آن دکان سیاسی که روی کالاهای‌شان برچسب "کمونیستی" هم بعضا زده‌اند!

نقطه‌نظر کمونیستی در بررسی هرپدیده اعم از تئوری یا پراتیک، سیاست یا تشکیلات، سبک کار یا عمل مشخص، شناخت داشتن از رهنمودهای کمونیسم علمی در آن موارد خاص است. از جمله این که تئوری باید جمع‌بندی از پراتیک طبقاتی باشد و نه حاصل یک عمل مشخص و لذا قدرتی تعمیم یافته دارد که می‌توان آن را کلا در شرایط مختلف با پراتیک تلفیق داد. و یا سیاستها باید مبتنی بر شناخت از اوضاع و تحلیل طبقاتی باشند تا بتوان دوستان و دشمنان، دوستان متزلزل و دشمنان سرسخت، دوستان و دشمنان عمده از دوستان و دشمنان فرعی و غیره را باز شناخت. و یا در عرصه‌ی تشکیلات، بدون شناخت از مقام تشکیلات طبقاتی درمبارزه، بدون ایجاد تشکیلات براساس موضع و نقطه‌نظر کمونیستی، بدون حل صحیح مناسبات در درون خود تشکیلات، نه می‌توان سازماندهی درستی کرد و نه سازمانی را استوار نگاهداشت و رشد داد. و بالاخره، اسلوب کمونیستی در هر بررسی جهت کشف حقایق و اتخاذ تصمیم درست از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. مثلا نمی‌توان برای بررسی وضعیت مشخص جنبش کارگری و خواست کارگران، تنها

مبارزات خود، جدا از " رقابت ها و اختلافات " یا " اختلافات و وفاق ها " بین اقتدارگرایان و جبهه فراگیر " اصلاح طلبان، خواهند توانست به استقلال و رفاه و مردم سالاری (دموکراسی) دست یابند. استنباط نگارنده از اوضاع ایران در پرتو فعل و انفعالات بین المللی در خاورمیانه و کشورهای همجوار این است که آن جسارت و شور و شوقی را که توده های مردم به‌ویژه زنان، کارگران و جوانان در سالهای (۱۳۷۶-۱۳۸۵) در حرکات اعتراضی خود دگرپرسی از خود نشان داده اند، حول استقرار و تامین یک نوع " دموکراسی مشارکتی - توده ای " می چرخد و نه " دمو کراسی نخبه‌گان " . " دموکراسی مشارکتی - توده ای هدف است و نه وسیله، بلکه یک پروسه سیاسی اقتصادی است که در داخل خود جامعه بروز و رشد می‌کند و در مسیر تاریخی آن انسانها نه تنها خود را از وجوه و ویژگیهای نظام استبدادی - دیکتاتوری (فقدان آزادیهای فردی، مدنی، سیاسی، ملی و ...) رها می‌سازند، بلکه با تعمیق پی‌گیرانه و بلند مدت به مردم سالاری، خود را از ویژگیهای فلاکت بار دموکراسی نظام نابرابر سرمایه (فقر، بیکاری، عدم امنیت و ...) نیز نجات می‌دهند. این دموکراسی را چگونه مردم ایران به‌دست آورده و تامین خواهد ساخت؟ بحثی است که برخی به درستی آنرا " مادر بحثها " نامیده اند و نیروهای دموکرات - مردم سالار و برابری طلب و در راس آنها چپ های مارکسیست در به‌دست آوردن آن باید به کار زار و فعالیت های خود که در مقطع تاریخی کنونی اهمیت فوق العاده ای کسب کرده اند ، شدت بخشند.

در نوشتن این مقاله ، نویسنده از منابع متنوع مطبوعاتی که در ایران و جهان منتشر می‌یابند، استفاده کرده است . اهم این نشریات عبارتند از:

روزنامه " آکشام " چاپ استانبول
روزنامه " واشنگتن پست " چاپ نیویورک
روزنامه " الاهرام "، چاپ قاهره (به انگلیسی)

روزنامه " ایندپیندنت " چاپ لندن
روزنامه های چاپ ایران (که متعلق به جناح های مختلف سیاسی می‌باشند) و نگارنده در متن نوشته از آنها به‌طور مرتب نام برده است .

ناظمی

دست امپریالیستها از دخالت در امور خاورمیانه کوتاه !

مورد فریدون کشاورز و تلاشهای ضدانقلابی نوع ک.گ.ب.ای رویزیونیستهای شوروی در به انحراف کشاندن جنبش کمونیستی به طور عام، حدسیات و دروغ‌بافی‌ها قطار شده‌اند تا مبارزه علیه رهبری رفرمیست حزب توده را - که از افتخارات جنبش کمونیستی ایران از دهه‌ی ۱۳۴۰ به بعد می‌باشد و "سازمان انقلابی" آن را اساساً شروع کرده و پیش‌برد - در همان زمانی که نویسندگان توفان آن را حزب طبقه کارگر ایران در مفهوم کمونیستی آن می‌دانستند و هم اکنون می‌دانند - مخدوش جلوه داده شود.

حضرات نویسنده، مقداری از حقایق را با انبوهی از لجن‌پراکنی‌ها مخلوط می‌کنند تا لجن پراکنی‌ها را به مثابه حقایق به خورد خواننده‌گان‌شان بدهند. این برخوردی به‌غایت غیر کمونیستی است که از شیوه‌های شناخته شده‌ی دارو دسته‌ی کیانوری در به لجن کشیدن تشکلهای جنبش کمونیستی، سرشار است.

این که کشاورز می‌توانست مامور شورویها باشد، ممکن است درست باشد، به این دلیل که اکثر رهبران این به اصطلاح "حزب طبقه کارگر ایران" (بنا به ادعای توفان) جاسوس شوروی شدند. خود این امر نشان می‌دهد که این رهبران یا از ابتدا کمونیست نبودند و یا درکی بسیار ناقص و سطحی از آن داشتند و گر نه آنها هم می‌توانستند با بروز رویزیونیسم مدرن در شوروی، به مثابه کمونیستهای کشور دیگری، علیه آن بپاییزند. به قول معروف "از کوزه همان برون تراود که در اوست" و از دیدگاه کمونیسم علمی "عامل درونی اساس تحول است".

اگر نویسندگان توفان بدون حُب و بُغض و پیش داوری به دو کتاب رفیق فروتن ("حزب توده در صحنه ایران" و "حزب توده در مهاجرت") رجوع کنند و تنها کیفیت رهبران حزب توده و سیاستهای را که از ابتدا اتخاذ کردند، در پرتو کمونیسم علمی بررسی نمایند، متوجه عمق فاجعه خواهند شد - هر چند که خود رفیق فروتن به دلیل عدم دقت در این باره و یا دل‌بستگی به گذشته آن حزب، آن را به‌نادرستی می‌ستاید! برنامه رفرمیستی حزب توده ربطی به طبقه کارگر نداشت و از کسب قدرت هم در آن خبری نبود. "کمونیستها عار دارند نظرات خود را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می‌کنند که هدف شان تنها باسرنگونی قهرآمیز تمامی شرایط اجتماعی موجود، قابل تحقق است. بگذار طبقات حاکم، از انقلاب کمونیستی بلرزند. پرولتاریا چیزی جز رنجبرهای اسارتش را از دست نخواهد داد. آنها جهانی

برای فتح در برابر خود دارند." (مانیفست حزب کمونیست - مارکس و انگلس) و اما آنچه که مربوط به توانائی کشاورز در به تور شوروی انداختن "سازمان انقلابی" و محسن رضوانی، می‌شود نویسندگان توفان پا در جای پای رهبران رویزیونیست حزب توده می‌گذارند و جو مسمومی را که در درون حزب توده وجود داشت می‌خواهند به کل جنبش کمونیستی سرایت بدهند. توجه کنید :

خاطرات کوروش لاشائی و محسن رضوانی در سالهای ۱۳۸۱ و ۱۳۸۴، منتشر شده و قطعاً نویسندگان توفان هم از وجود آنها باخبر بوده و چه بسا خوانده‌اند. اما علارغم آن، ادعاهای فوق را کرده‌اند. محسن رضوانی در رابطه با برقراری تماس با حزب کمونیست چین می‌گوید: "پرویز نیکخواه، در جریان تشکیل اتحادیه بین‌المللی دانشجویان در بوخارست، با هیئت نمایندگی سازمان جوانان کمونیست چین ملاقات کرد. آنها به نیکخواه پیشنهاد کردند رفقای کمونیست ایرانی سفری به چین بکنند. این چگونگی آغاز رابطه ما با جمهوری توده‌ای چین بود. پس از مدتی بعد به این دعوت پاسخ مثبت دادیم و من و رفیق دیگری به نمایندگی از طرف گروهی که در انگلیس داشتیم به چین رفتیم. در این فاصله هنوز سازمان انقلابی تشکیل نشده بود و اگر اشتباه نکنم نیکخواه به ایران رفته بود... در جریان همین ملاقات بود که گفتند رفقای حزب کمونیست چین نیز مایلند ما با دیداری داشته‌باشند. از این پیشنهاد استقبال کردیم... آنها گفتند اگر شما یک جریان حزبی باشید مایلیم با رفقای رهبریتان نیز گفتگو کنیم... گمان می‌کنم ملاقات سال ۱۹۶۳ صورت گرفت." (ر.ک. به : نگاهی از درون به جنبش چپ ایران - گفتگو با محسن رضوانی - حمید شوکت - صفحات ۶۶ تا ۷۰، تابستان ۱۳۸۴)

کوروش لاشائی هم نظر مشابهی را ارائه می‌دهد:

"نیکخواه نیز پیش از بازگشت به ایران، طی سفر به چند کشور اروپائی و تماس با جوانانی که شور و شوق انقلابی داشتند، مسئله جدائی از حزب توده و مشی مبارزه مسلحانه را طرح کرده بود. در این میان گمان می‌کنم محسن نیز با جمهوری توده‌ای چین تماس گرفته بود. تا آنجا که باخاطر دارم، او و یکی از افراد گروه نیکخواه پیش از رفتنشان به ایران به چین می‌روند، محسن از آن پس به عنوان رابط اصلی سازمان با چین شناخته شد." (ر.ک. به : نگاهی از درون به جنبش چپ ایران - گفتگو با کوروش لاشائی - حمید

شوکت - ص ۳۳ - اول زمستان ۱۳۸۱) پس تا این‌جا کشاورز هیچ نقشی در در ارتباط گذاشتن "سازمان انقلابی" و محسن رضوانی با چین نداشت و نویسندگان توفان هم نمی‌توانند به این نوشته‌ها برچسب "داستانهای تخیلی" بزنند. چون که سالها قبل از ادعای آنها نوشته شده‌اند. و اما پلنوم ۱۱ کمیته مرکزی در ۳۰ دیماه ۱۳۴۳ (احتمالاً ۲۱ تا ۲۸ ژانویه ۱۹۶۵، یعنی اواخر سال ۱۳۶۴) تشکیل شد. در این پلنوم به اخراج رفقا فروتن، سغائی و قاسمی رای داده شد و تا آن موقع این رفقا عضو رهبری حزب توده بودند.

پس در شرایطی که این رفقا هنوز تماسی با سازمان انقلابی نداشتند، کشاورز نمی‌توانست این سازمان و یا افرادی از آن را در برابر رفقای سه گانه قرار دهد. مگر این که گرفتار مالیخولیا شد و ادعا کرد که این افراد از رهبری سازمان انقلابی از قبل "عامل" شوروی بودند. تازه آن موقع باید اثبات نمود که حاکمان کرملین چه نفعی در ایجاد سازمانی داشتند که کمر حزب توده را شکست و بیشترین افشاگری را در مورد رویزیونیسم خروشجفی در ایران انجام داد. و این رهبران جوان "سازمان انقلابی" هم چه منافعی داشتند که به سخت ترین مبارزه کشانده شوند آن هم به‌خاطر جاسوسی به نفع شوروی!! وانگهی "سازمان انقلابی"، به دلیل افشاگری علیه سوسیال - امپریالیسم شوروی پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، مورد بزرگترین دشمنی و کینه‌توزی لومپن‌وارانه از جانب حزب توده، قرار گرفت و بعد از کودتای خرداد ۱۳۶۰، اعضای این سازمان و حزب رنجبران ایران طبق دستور رهبری حزب توده به پلیس جمهوری اسلامی لو داده شدند.

آیا رویزیونیستهای حزب توده و سوسیال - امپریالیسم شوروی، همین رفتار و یا فراتر از آن را با "سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان" و تشکلهای منشعب از آن داشته‌اند؟ اگر به راستی رهبری سازمان انقلابی وابسته به شوروی بود، می‌بایستی تدریجاً به دشمنی با چین برخاسته و همانند فدائیان اکثریت به سوی یکی شدن با حزب توده حرکت می‌کرد!!

ادعای دیگر نویسندگان "توفان" این است که شورویها از طریق "سازمان انقلابی" می‌خواستند مانع از "احیای حزب طبقه کارگر ایران" بشوند. آیا این ادعائی جدی بوده و پایه‌ای دارد؟

اولاً، "سازمان انقلابی" عمدتاً متشکل از دانش‌جویانی بود در خارج از کشور که به درجات مختلف با حزب توده

رابطه داشتند. لذا از طبقه کارگر در درون آن به ندرت ممکن بود اثری باشد و در ایران هم از ابتدا کسی این سازمان را نمی‌شناخت.

دوما، آیا باگرویدن رفقای سه‌گانه کیفیت این سازمان می‌توانست تا بدان حد بالا رود که خود را "حزب پیش رو طبقه کارگرایران" بنامد؟

سوما، باتوجه به موضع شدیداً انتقادی اعضای این سازمان جدیدالتاسیس نسبت به رهبری حزب توده، درحدی که برخی از نماینده‌گان منتخب شرکت کننده در کنفرانس دوم این سازمان (در آذر ۱۳۴۴)، از واحد خود دستورداشتند تا رفقای سابقا رهبر حزب توده را، بدون انتقاد از خود آنها، برای انتخاب شدن به رهبری سازمان، کاندید نکنند. به‌ویژه که از فریدون کشاورز به مثابه معلمی منفی، که در جریان کنفرانس اول این سازمان ماهیت خود را نشان داده و به رهبری انتخاب نشده بود، و ذکر آن در زیر خواهد آمد، آگاهی داشتند.

چهارمادر کنفرانس دوم مطرح شد که به غیر از سازمان انقلابی، مارکسیست - لنینیستهای دیگر ایرانی هستند که ایجاد حزب بدون آنها نادرست است و لذا روی ضرورت وحدت کمونیستهای ایران تاکیدگذاشته شد.

پنجم از احیای حزب طبقه کارگر هم، منظور نه احیای حزب توده، بلکه احیای سنن انقلابی حزب کمونیست ایران بود که رهبری حزب توده آنها را بدور انداخته بود. این که بعد از کنفرانس دوم سازمان انقلابی، تضاد با رفقای سه‌گانه، سریعاً افزایش یافت، هم ناشی از جوان و بی تجربه بودن رهبری این سازمان نشئت می‌گرفت که در حل صحیح تضادها در درون سازمان عجولانه رفتار می‌کردند و غافل از این بودند که اختلافات ایده‌ئولوژیک را نمی‌توان با یک ضربه حل نمود و هم اساساً اختلاف جدی با آنها برسر ایده‌ئولوژی، سیاستها، تشکیلات، سبک کار و فرماندهی حزب توده از بدو تاسیس‌اش، داشتند. این مسائل بعداً به صورت یک جمع‌بندی مفصل از ماهیت حزب توده در ارگان تئوریک - سیاسی سازمان انقلابی - "توده"، تحت عنوان "تاریخ جنبش کمونیستی ایران (بخش دوم)"، شماره ۲۱، مردادماه ۱۳۵۰ انتشار یافت.

و اما در رابطه با کشاورز، ممکن است خواست رهبری رویزیونیست حزب شوروی این بوده باشد که او در پیش‌برد مبارزه ضد رویزیونیستی و ایجاد حزب پیشرو طبقه کارگرایران اخلال پدید آورد؛ اما همان‌طور که در صحبت‌های لاشائی و رضوانی آمده،

دفاع کشاورز از بورژوازی ملی ایران، درک نازل او از کمونیسم، منحصر نمودن اختلافات با رهبری حزب توده به مسائل شخصی، از جمله عواملی بودند که نشان از کیفیت پائین او داشتند. "سازمان انقلابی" قبل از آن که رضوانی با کشاورز در الجزیره ملاقات کند، داشت شکل می‌گرفت و کشاورز هم کوچک‌ترین تاثیر خطمشی‌ای و تشکیلاتی و غیره در آن نتوانست به وجود آورد. چون که از مبارزه طبقاتی پرولتری بوئی نبرده بود.

به‌علاوه چیزی که در گفت‌وگوهای لاشائی و رضوانی نیامده، برخورد کشاورز به نرم‌های تشکیلاتی بود که همانند مهدی تهرانی به هر جایی سر می‌کشید تا احتمالاً برای خود یارگیری کند. این مسئله به‌طور جداگانه به اطلاع نماینده‌گان کنفرانس اول رسید و جمع در کنار گذاشتن او از رهبری مصمم‌تر شد.

او که نتوانسته بود سازمان انقلابی را به‌سوی خود بکشد، نه با سپردن کارها به دست رضوانی و امثالهم، بلکه با قهر کردن و به‌قول معروف دُم خود را روی کولش گذاشتن، رفت. کشاورز خود را "کنار نکشید". او کنار گذاشته شد. بدین ترتیب اگر "تخریبی" از جانب رویزیونیستهای شوروی در نظر گرفته شده بود، نقش بر آب شد. خود این امر نشان می‌دهد که "سازمان انقلابی" بر اساس خط مشی ایده‌ئولوژیک - سیاسی اش بود که توانست ماهیت رهبران رویزیونیست حزب توده را بشناسد و در جهت جلوگیری از خراب‌کاریهای عوامل رویزیونیست قدامت کند، هر چند که جوان و کم تجربه بود و ناشی از آن دچار افت و خیزهای زیادی شد.

و اما هنوز این سؤال باقی می‌ماند که اگر عدم قبول "احیای حزب توده" به مثابه حزب طبقه کارگر توسط "سازمان انقلابی" توطئه‌ای بود که سرخ آن هم به دست رویزیونیستهای سوسیال امپریالیست بود، چرا سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان که توسط رفقا فروتن و قاسمی در سال ۱۳۴۵ تشکیل شد، نتوانست به احیای حزب توده به اصطلاح انقلابی نایل شود؟ خود این امر نشان نمی‌دهد که اگر مسئله برسر بالابردن تابلو حزب پیشرو طبقه کارگر نباشد، ملزومات ایجاد این حزب در آن دوره هنوز فراهم نبود و امروز هم که شرایط به مراتب مساعدتر از آن زمان است، به دلیل فرقه‌گرایی و انحصارطلبی، احزاب مختلفی هستند که خود را هم‌تراز حزب کمونیست قلمداد می‌کنند، ولی برای ایجاد حزب واحد سراسری متواضعانه فعالیت نمی‌کنند؟ پس آیا در کنفرانس دوم سازمان انقلابی حق با

انانی نبود که ایجاد حزب را از طریق وحدت کمونیستهای ایران می‌دانستند؟

نویسنده‌گان "توفان" دست به هر اقدامی می‌زنند تا گذشته‌های مبارزات ضد رویزیونیستی و ضد رفرمیستی اعضای حزب توده در خارج از کشور را که به انشعاب ۹۰٪ اعضای آن در خارج انجامید و به تشکیل سازمان انقلابی منجر شد، تخطئه کنند و این هم اساساً به دلیل دنباله‌روی آنها از رفیق قاسمی است که از سبک کار منحن رهبری حزب توده بی بهره نبود و گوشه‌ای از آن را در کتاب رفیق فروتن پس از تیراندازی به شاه و گرفتار شدن بخشی از اعضای هیئت اجرایی حزب توده، می‌توان ملاحظه کرد!

ما در گذشته مکرراً در جواب به شایعه پراکنی نویسنده‌گان "توفان" تاکید کردیم که رفیق فروتن تا آخرین لحظات حیاتش، برای اتحاد با حزب رنجبران ایران فعالانه تلاش نمود. اگر این تلاشها به‌ثمر نرسید اساساً ناشی از دوبرداشت متفاوت ما و آن رفیق از گذشته حزب توده قبل از اعلام آشکار آن به گرویدن به رویزیونیسم خروشچی، بود و این که رویزیونیسم مدرن نه بعد از درگذشت استالین، قدرت را در حزب و دولت شوروی به دست آورد، بلکه این رویزیونیسم، خلق الساعه نبود و در شوروی زمینه‌هایی برای تولد و رشد آن در زمان حیات استالین، فراهم شده بود.

خوشبختانه رفیق فروتن در جلد دوم اثر خود که در بالا نام بردیم به‌طور گذرانی به ریشه‌های رویزیونیسم در شوروی اشاره نموده‌است.

آخرین نیش عقرب نویسنده‌گان توفان را هم که فقط جنبه‌ی اتهام زنی و اغتشاش آفرینی دارد، در مقاله‌ی "پیرامون راهبردی امپریالیسم برای نفوذ در اپوزیسیون ایران" که احتمالاً در شماره بهمن ماه توفان چاپ خواهد شد، می‌توان مشاهده کرد:

"آقای عباس میلانی که تحصیلاتش را در آمریکا انجام داده است، یکی از کادرهای مهم "سازمان انقلابی حزب توده ایران" در خارج از کشور بود و این حضرت آقا وقتی پایش به ایران رسید به خدمت ساواک درآمد و در برنامه‌های تلویزیونی پرویز ثابتی مرد شماره یک امنیتی در حمایت از سیاست مستقل و ملی شاه شرکت کرد..." و سپس به اندرز زیردرد توفان برخورد می‌کنیم: "آنها (منظور افرادی از قبیل اکبر گنجی، باقر پرهام، میرفطرووس، اسماعیل خوئی، سازگارا و نظایر آنها) عمیقاً ضد کمونیستند و چون "تاریخ‌نویسان پرمعلومات" مرتباً تنقید می‌کنند و آن را تحریف می‌کنند.

از دانش طبقاتی بوئی نبرده‌اند،

اپارتاید صهیونیستی... بقیه از صفحه آخر

محل رآکتور را باخاک یکسان می‌سازد و اعتراضی بین‌المللی هم صورت نمی‌گیرد و به نظر می‌رسد که همین رفتار را با ایران نیز احتمالاً شروع کرده است. (گفته می‌شود دانشمند اتمی ایران - اردشیر حسین زاده - توسط موساد به قتل رسیده است). روزانه نیروی هوایی اسرائیل در شهرهای فلسطین با شلیک راکت به خود روها و یا ساختمانها، به بهانه‌ی وجود فلان یابهمان رهبر فلسطینی، زنان و کودکان را به قتل می‌رساند، بازهم صدای اعتراضی بلند نمی‌شود. تروریسم خطرناک دولتی اسرائیل آزادانه عمل می‌کند، اما به تمامی مبارزان فلسطین مُهر تروریست زده می‌شود. یا به خاطر دستگیری - و نه کشتن - سه سرباز در فلسطین و لبنان، ارتش اسرائیل نوار غزه و جنوب لبنان را با خاک یکسان می‌کند، بازهم نه تحریمی علیه اسرائیل در کار است و نه اعتراض جدی جهانی! قطعنامه‌های سازمان ملل در محکوم کردن اسرائیل هم فقط ورق پاره‌های بی‌ارزشی هستند که کوچکترین تاثیری در جلوگیری از زورگوئی حاکمان اسرائیل تا به امروز نداشته‌اند. و علاوه بر این همه تجاوزکاری و جنایت، احساس همدردی با اسرائیل، به‌خصوص در کشورهای امپریالیستی، پیوسته آشکار و هویدا بوده است. اسرائیل ساخته و پرداخته‌ی امپریالیستها و دُرْدانه‌ی آنها در خاورمیانه است. جائی که نفت این شیشه‌ی عمر جهان پیشرفته سرمایه‌داری در آنجا قرار دارد. در نتیجه برای سرکوب هر کشوری که در خاورمیانه برای استقلالش بپاخیزد، اسرائیل لولوخور خوره‌ی حاضر و آماده‌ای است تا توسط آن، کشور "خاطی" را سریعاً به‌جایش بنشانند.

سیاست خارجی هر کشور انعکاسی است از سیاست داخلی آن. نمی‌توان در سیاست خارجی با قساوت هیتلری عمل کرد و در داخل فرشته‌ی آزادی بود! اما هستند مثتی کاسه‌لیس و کاسه‌ی داغتر از آش ایرانی، که در مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی، به تعریف و تمجید کردن و کمک گرفتن از اسرائیل و آمریکا و حتا کشورهای دیگر امپریالیستی دست از پا نمی‌شناسند. اینان در بهترین حالت افراد بی‌اصول و پرنسیپی هستند که برای رهانشدن از نیش عقرب جرار جمهوری اسلامی، خود را به دندانهای تیز تمساح گرسنه می‌سپارند و یا فرصت طلبانی هستند که می‌خواهند به آلف و الوفی برسند. (مترجم)

۶) ایجاد حزب کمونیست ایران را در پیوند با جنبش کارگران و دهقانان و در وحدت با دیگر کمونیستها مطرح نمود و ... اما این سازمان دچار اشتباهات جدی نیز شد که اساسی‌ترین آن قبول تئوری سه جهان از طریق دنباله روی از حزب کمونیست چین بود. در حالی که در برخورد به حزب توده دنباله روی آن را از مسکو بارها و بارها انتقاد کرده بود و بر اساس آن تأیید رژیم جمهوری اسلامی طی یکسال و اندی پس از روی کار آمدن آن.

نمی‌توان در یک مقاله هم به منبر رفت و تحریف کنندگان تاریخ را به نقد کشید و هم در همان مقاله خود به تحریف تاریخ پرداخت! این شیوه نویسنده‌گان "توفان" شیوه‌ی به عاریت گرفته شده از دارو دسته‌ی کیانوری است که کلیه ی سازمانهای چپ را در ایران "ترپچه‌های پوک آمریکائی" لقب داده بود. در حالی که تاریخ ثابت کرد که خود ترپچه زرد توخالی و بی‌ارزشی بود که رهبرانش تاحد جاسوسی به شوروی پیش رفتند و تئورسینهایش هم به "دین مبین اسلام" گرویدند و به ماتریالیسم دیالکتیک نیشخند زدند.

تحریف تاریخ و عدم درک شرایط کنونی جنبش کمونیستی جهان و ایران و ضرورت تلاش برای وحدت بخشیدن به کمونیستهای جهان و ایران و پایان دادن به تفرقه، که از فقدان اتخاذ مشی و سیاستی پرولتری توسط سکتاریستها ناشی می‌شود، باعث شده است تا نویسنده‌گان "توفان" تیر را در تاریکی رهاکنند و خود را مرکز عالم تصور نمایند و فراموش کنند که "دگماتیسم و رویزیونیسم هر دو ضد مارکسیسم هستند".

۱۴ بهمن ۱۳۸۵ - ک. ابراهیم



<http://www.ayenehrooz.de>

مغزشان را خوره لیبرالیسم کارل پوپر و منصور حکمت و نظایر آنها پوک کرده‌است".

بازهم در این‌جا همان شیوه سابق مخلوط کردن درست و نادرست برای درست جلوه دادن نادرست ادامه می‌یابد. نویسنده مقاله یک جا به درستی از تحریف کنندگان تاریخ انتقاد می‌کند که "بونی از مبارزه طبقاتی" نبرده‌اند و کمی بالاتر به مصداق "رطب خورده منع رطب چون کند" به‌جای افشای مواضع عباس میلانی با بیان دروغی که او از کادرهای مهم سازمان انقلابی بود، نیش دیگری را به سازمان انقلابی می‌زند!!

عباس میلانی هیچگاه از کادرهای بالای سازمان انقلابی نبود و به همین جهت هم علنی به ایران رفت. کادرهای بالای سازمان انقلابی از نظر ساواک شناخته شده بودند و تنها به‌طور مخفی به ایران می‌رفتند. این که میلانی در زیر فشار ساواک تسلیم شد هم چیز استثنائی نبود. در میان همین نویسنده‌گانی که مقاله توفان از آنها نام برده، برخی از کادرهای بالای حزب توده هستند، اما ریشه وابستگی تشکیلاتی آنها را نویسنده‌ی توفان نمی‌گوید، چون که معتقد است در آن دوره حزب توده انقلابی بود!!

در تجربه جنبش کمونیستی کم نیستند افرادی که به این جنبش سری می‌زنند، اما قادر نمی‌شوند با قطار مبارزه طبقاتی پرولتاریا پیش بروند و از آن فرودمی‌آیند. آیا نویسنده‌گان "توفان" لحظه‌ای فکر کرده‌اند که خود نیز از خوره لیبرالیسم در انجام بررسی‌ها، بی‌بهره‌مانده‌اند؟

اگر نویسنده‌گان توفان ریگی در کفش نداشته و یا با کینه شتری به "سازمان انقلابی" نمی‌نگریستند، می‌بایستی اذعان می‌کردند که: ۱) "سازمان انقلابی" اولین تشکیلی بود که رویزیونیسم و اپورتونیسم حزب توده را به چالش کشاند و پرچم انقلاب قهرآمیز را در برابر گذار مسالمت آمیز رهبری حزب توده بلند کرد؛ ۲) بیشترین افشاگری را علیه سوسیال امپریالیسم شوروی انجام داد؛ ۳) سمت پیوند با کارگران و دهقانان و جنبشهای توده‌ای را در ایران اتخاذ نمود و از رهبری گرفته تا کادرها و اعضای خود را برای تحقق این شعار به ایران فرستاد و در این راه سترک بهترین اعضای رهبری خود را از دست داد که یا در نبرد با پلیس و یا در زیر شکنجه جان باختند؛ ۴) فعالانه در جنبش توده‌ای دانشجویی در خارج از کشور شرکت کرد و رژیم ارتجاعی سلطنتی را در انظار جهانیان افشا نمود؛ ۵) پرچم اندیشه مائوتسه دون را بلند کرد و همراه با جنبش جهانی کمونیستی علیه رویزیونیسم خروشچفی مبارزه نمود؛

***بخشی از مقاله بلند میکائیل وینیارسکی - "اخبار سوئد - ۴ فوریه ۲۰۰۷"**

در این بخش، دیوار هنوز بلندتر از ۳ متر نیست. سربازان اسرائیلی با حیپهای زرمپوش مرتباً در منطقه گشت می‌زنند... به‌خاطر کشیدن این دیوار، دهکده بیلین در ساحل غربی حداقل ۶۰٪ زمینهایش را از دست داده‌است. روستائیان مرتباً علیه ساختن این دیوار تظاهرات می‌کنند و خواستار رسیده‌گی دادگاه اسرائیل هستند. تظاهرات مسالمت آمیز را سربعا به‌هم می‌زنند. جوانان فلسطینی شروع کرده‌اند به پرتاب سنگ به‌سوی سربازان اسرائیلی و سربازان اسرائیلی با گاز اشک‌آور و گلوله‌های کائوچویی آنها را متفرق می‌کنند. ناچاری، ناامیدی و ترس. اما نه تسلیم شدن. ده بیلین سمبل مقاومت در برابر الحاق سرزمین فلسطین به اسرائیل شده است. ۸۰٪ باغهای زیتون برادران اشرف و حیات حماس به آن‌سوی دیوار افتاده است. آمنه، مادر ۷ بچه، پیوسته نگران امنیت آنهاست.

دیوار

بخش بزرگی از دیوار ۲۲۰ کیلومتری، حصاربلندی است که فراتر از یک اثر ساختمانی است. این دیوار از نظر کاربُردی از دیگر دیوارهای معروف متمایز است. دیوارچین و دیوار برلین دلایل دیگری برای ایجاد خود داشتند. دیوار اسرائیلی، سمبلی است از روند جداسازی در حال انجام بین اسرائیل و فلسطینیان. به‌علاوه خود طرزبنای آن، مرحله‌ای از حصارسازی، سیم خاردارکشیدن، دیوار بتونی به بلندی ۸ متر درست کردن، سیستم بازرسی الکترونیکی، خندق عمیق و راههای نظامی ساختن را دربرمی‌گیرد.

بخشی از دیوار نیز شامل راههای ماشین‌رو است که از سرزمین فلسطین می‌گذرد - راههایی که فلسطینیان حق عبور از آنها را ندارند.

دیوارچین برای این ساخته شد تا جلو ورود دشمن از مرز شمالی را بگیرد. دیوار برلین می‌خواست دشمن، یعنی مردم خودش، را در درون کشور حبس کند. اما دیوارکونی که به‌زودی عبورناپذیر خواهد شد، از مرز مشخصی که مورد پذیرش باشد، نمی‌گذرد. دیوار تنها تاحدی از مرز مشخص شده‌ی اسرائیل با ساحل غربی در سال ۱۹۶۷، عبور می‌کند. اما کیلومترها به بخشی انداخته شده‌است که سرزمین فلسطین می‌باشد. باکشیدن این دیوار اسرائیل توانسته‌است،

علاوهم مخالفت مراجع بین‌المللی، بخشی از مناطق مسکونی اشغال‌شده توسط خودش را ضمیمه اسرائیل بکند و فضای تنفسی فلسطینیان را محدودتر سازد.

آمنه سامارا از اهالی ده بیلین می‌گوید: این دیوار می‌خواهد در سرزمین فلسطین شکاف ایجاد کرده و آن را به مجمع‌الجزایری از زندانها تبدیل کند. ما فلسطینیها به‌زودی حق حرکت کردن آزاد را از دست خواهیم داد. مادیرگر نمی‌توانیم به اسرائیل برویم. قبلاً ۷۰ نفر از اهالی ده در اسرائیل کار می‌کردند که برای اداره زنده‌گی‌شان بسیار ضروری بود. اکنون تنها ۵ نفر حق کار در اسرائیل را دارند. اگر اسرائیلیها می‌خواهند در صلح زنده‌گی کنند، باید این دیوار تبعیض‌نژادی را از بین ببرند. من امیدوارم که آنها صلح طلب شوند. اما اکنون آنها دارند یواش یواش ما را نابود می‌کنند.

دادگاه بین‌المللی لاهه در تابستان ۲۰۰۵ رای داد که آن دیوار در مغایرت با قوانین بین‌المللی ساخته می‌شود. اسرائیل در درون مرزهای خودش حق ساختن دیوار را دارد، اما نه در سرزمینهای اشغالی ساحل غربی. ولی اسرائیل موافق این ارزیابی نیست. از نظر اسرائیلیها، این دیوار در برابر تروریستها و بمب‌گذاران انتحاری، امنیت ایجاد می‌کند. اما برای دهها هزار انسان دیگر، اثر دیوار چیز دیگری است.

جیمی کارتر، رئیس‌جمهور سابق آمریکا در آخرین کتابش در مورد درگیریها، از اسرائیل به‌عنوان مدافع آپارتاید نام می‌برد. به او فوراً مهر ضد یهودی بودن زده‌شد...

برخی از بخشهای این دیوار، جداسازی نژادی در آفریقای جنوبی را به‌خاطر می‌آورد. جنبش آزادی فلسطینیان، بیش از پیش در اسرائیل تحت فشار قرار داده‌شده‌است. به اینان به‌مثابه "دیگران" برخورد می‌شود) توضیح این که در سوئد تمایز بین سوئدیه‌ها و پناهنده‌ها به صورت "آن دیگران" در مقابل "ما" یعنی سوئدیه‌ها، فرموله شده‌است - م). این افراد اکثراً حقوق شهروندی‌شان را در اسرائیل از دست می‌دهند، هرچند که هنوز زنده‌گی در یک ساختمان برای فلسطینیان با همسایه‌های اسرائیلی غدغن نشده‌است و تنها برخی از سیاستمداران اسرائیلی به طور آشکاری از سیاست جداسازی نژادی در اسرائیل صحبت می‌کنند. آویگنور لیبرمن یکی از شناخته شده‌ترین سیاستمدار جدائی طلب است که از پانیز گذشته به عنوان وزیر در دولت اسرائیل وارد شده‌است.

آزارسانی

آزارسانی علیه فلسطینیها و تحقیر کردن آنها به حدی است که صدای اسرائیلیها را درآورده

است. هفته گذشته، یوسف لاپید، رئیس‌یاد و اشم(موسسه اسرائیلی قربانیان نابودسازی) گفت: برخورد به فلسطینیان ساکن هبرون در ساحل غربی او را به‌یادیهودستیزی در اروپا، قبل از جنگ جهانی دوم، می‌اندازد. لاپید همانند تعداد دیگری از اسرائیلیها از دیدن تصاویر تلویزیونی که نشان می‌داد یک زن یهودی که در هبرون ساکن شده به زن فلسطینی همسایه فحش می‌داد و او را "جنده" خطاب می‌کرد و بچه‌های یهودی نیز در آن‌جا به خانه‌ی عربها سنگ پرتاب می‌کردند، شدیداً ناراحت شده‌است.

لاپید در یک مصاحبه با رادیوی اسرائیل گفت آن‌چه که من در تلویزیون دیدم مرا به‌یاد نارودکردن یهودیان در دوران کودکی‌ام در یوگوسلاوی می‌اندازد. او توانسته بود از این نابود کردن ره‌اشود، اما پدرش توسط نازیها به قتل رسید. او می‌گوید تنها کوره‌های آدم‌سوزی نبودند که زنده‌گی ما را در دیاسپوران(زنده‌گی کردن گروهی مذهبی در خارج از سرزمین‌اش و درجائی که گروه مذهبی دیگر تسلط داشته‌باشد) فلج می‌ساختند. قبل از این که شروع به کشتن ما بکنند، تعقیب، آزارسانی، سنگ پرتابی، تهدیدها، تف کردنها و اهانتها دیگر آغاز شده بود. او این سؤال را مطرح می‌سازد: "آیا رفتار نازی‌ها با آن‌چه که در هبرون می‌گذرد، فرق دارد؟" ... قابل فهم نیست که

باتوجه به آن‌چه که در آشویتس گذشته، اکنون یهودیانی در میان ما هستند که مثل آلمانیها، مجارها، لهستانیها و دیگر یهودی ستیزان رفتار کنند.

یهودا شائول یک سرباز قدیمی است که به مدت ۱۴ ماه در هبرون کار خدماتی کرده و چندسالی است که گروهی درست کرده که سکوت را شکستند تا بگویند اشغال فلسطین کاری اخلاقی نیست. او به خبرنگار "اخبار سوئد" گفت: بی‌رحمی‌هایی که انجام می‌پذیرد، می‌تواند به‌پایان اسرائیل به مثابه یک کشور منجر شود.

من از راتب ابورحمه سؤال کردم چرا اسرائیلیها در ده بیلین دیوار ساخته‌اند که ۵ کیلومتر تا مرز فاصله دارد و بخش بزرگی از وسایل زنده‌گی اهالی ده را از آنها گرفته‌اند؟

او جواب داد: بله! این به‌خاطر امنیتشان نیست. این برای دزدیدن زمینهای ما است. وگرنه آنها می‌توانستند دیوار را در مرز

سال ۱۹۶۷ بسازند. تنها را عبور به آن طرف ده بسته شده‌است. در تابستان سال گذشته از طرف مسئولین اسرائیلی تصمیمی گرفته شد دایر بر حق عبور به املاکمان در آن سوی

اسرائیل صحبت کرده‌ام تا جزم‌گرایی و ترور فلسطینیان. این به‌ویژه از زمانی که اسرائیل ایده‌ی حل اختلافات از طریق مذاکره با فلسطینیان را دور انداخته و به‌جای آن به عملی پرداخته که جامعه شناس اسرائیل، باروخ کیمرلینگ، آن را مرگ جامعه سیاسی نامیده است به معنای: " انحلال جامعه فلسطینی به مثابه یک جامعه‌ی از نظر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قانونی".

(کیمرلینگ: خودکشی سیاسی - جنگ آرل شارون علیه فلسطینیان، ۲۰۰۳)

سیاست مبتنی بر این‌که اسرائیل تنها بر اساس سنگر قومی - مذهبی می‌تواند باقی بماند از نظر من یک فاجعه‌ی سیاسی است. نه تنها برای فلسطینیها، بلکه همچنین برای خود یهودیان. این سیاستی است که یهودیان را که در سرزمینهای خارج از اسرائیل هستند در برابر انتخاب راهی قرار می‌دهد: آیا آنها می‌خواهند ایده مربوط به جامعه‌ای مستقل از وابستگی قومی - مذهبی را نمایندگی کنند یا جامعه‌ای وابسته به قوم و مذهب را خواستارند؟ نظر اول مربوط به جامعه‌ای ایده‌آل است که یهودیان مستقر در دیگر سرزمینها از ابتدا معتقد بدان بودند. نظر دومی، نظر کنونی رهبران اسرائیل است و برخی دیگر در اروپا که توسط دسته‌های از احزاب حمایت می‌شود که می‌خواهند یهودیان را و برخی دیگر، مسلمانان را از جامعه شان بیرون کنند.

مجله اکونومیست جدیداً نوشت: " زمان آن برای یهودیان فرارسیده است که در مورد اسرائیل به بحث بپردازند و به دفاع تنها از اسرائیل اکتفا نکنند" (۲۰۰۷/۱/۱۳) امید من بر این است که هفته نامه یهودی "از صمیم قلب" این‌گونه بیان‌دیشد.



<http://barabari.ba.funpic.de>

طور رسمی توسط اسرائیل مطرح می‌شود. در صورتی که چنین باشد، مقالات هفته‌نامه یهودی بدشگون خواهند شد.

بدشگونی ویژه آنها برپایه بدتر شدن به طرز فجیع مواضع دولت اسرائیل قرار دارد. امروز بیشتر از دیروز خطر هست که اختلافات سرزمینی بین یهودیان و عربهای فلسطین به سمت گسترش به اختلافات قومی - مذهبی بین یهودیان و مسلمانان جهان در کل تبدیل شود.

انسان آزاد است که مسئولیت هرآنچه که اتفاق می‌افتد به گردن فلسطینیها بیاندازد، آن‌طور که اسرائیل مرتباً انجام می‌دهد؛ که اسرائیل هرگز طرف مذاکره برای صلح نداشته‌است؛ که اشغال نظامی (۴۰ ساله در تابستان)، که مسکن‌سازیها (که مرتباً افزایش یافته)؛ که ایجاد موانع جداسازی در گذرگاهها (که مرتباً زیاده‌تر می‌شوند)، که دیوار جداسازی (که از سال ۲۰۰۵ دو برابر شده) و قحطی اقتصادی دادنها (که یک فاجعه انسانی است)، از جمله اقدامات ضروری برای حیات اسرائیل در مقابل دشمنی بوده‌اند که هیچ‌گاه موجودیت اسرائیل را قبول نخواهد کرد و دائماً از یهودیان تنفر خواهد داشت.

در تحلیل نهائی، نتیجه‌ی این سیاست، عملی ساختن دفاع ضروری یهودیان جهان از سنگر قومی - مذهبی در آن‌جا است و یهودیان حق دارند در هر زمانی که تعقیبهای ضد یهودی و نابودسازی بروز کنند، به اسرائیل کوچ کنند. تصور این که یهودیان قربانیان بالقوه در برابر دشمنانی ابدی هستند، در سنت و تجربه‌ی یهودی ریشه‌های عمیقی دارد. لذا مشکل می‌تواند درک شود، چرا یک چنین تصویری از تهدید، واکنش یهودیان جهان را برانگیخته است. و لذا مشکل نیست بفهمیم چرا تعداد زیادی از یهودیان جهان، سیاست اسرائیل را سیاست خود می‌دانند.

این باعث می‌شود که به‌طور آگاهانه تصویری نادرست از تهدید ارائه شود. اسرائیل مسئول اصلی وضعیت اختلافات فاجعه آمیز و فزاینده بین خود و فلسطینیها است. سیاست اسرائیل به یهودیان جهان صدمه بیشتری می‌رساند تا استفاده.

این نظر من در مورد هر حادثه‌ای در آن‌جا است. این همچنین نظر من است به مثابه یک یهودی که مسئولیت زیادی در قبال آن‌چه که اسرائیل می‌گوید و به نام یهودیان انجام می‌دهد، دارد، بگویم که هرگز انسانها و حرکت‌های افراطی، به‌نام تمامی فلسطینیان و مسلمانان چنین نمی‌گویند و انجام نمی‌دهند. بدین ترتیب است که من طی سالیان طولانی، بیشتر راجع به اشغال و مستعمره‌گرایی

دیوار. این تنها از نظر تئوری بود. در عمل ما می‌بایستی از نظامیان اسرائیلی اجازه بگیریم و باید ساعتها منتظر بمانیم تا بادریافت اجازه بتوانیم برویم.

برادر او عبدالله ابورحمه کمیته‌ای از مردم علیه وجود دیوار درست کرده و خوشحال است که ده بیلین با این فعالیتش، سمبل مبارزه علیه دیوارسازی شده‌است.

ما موفق شدیم نگذاریم که اسرائیلیها در این‌جا خانه بسازند و اما برای از میان برداشتن دیوار، ما به مبارزه‌مان ادامه می‌دهیم تا به هدف برسیم. اما می‌دانیم که این کار ساده‌ای نیست. مامی‌خواهیم همراه اسرائیلیها هر کدام در سمت خودمان در امنیت زندگی کنیم.

آیا یهودیان اجازه دارند در مورد اسرائیل نظر بدهند؟

یوران روزنبرگ - "اخبار سوئد" - ۲۶ ژانویه ۲۰۰۷ -

سردبیر هفته‌نامه یهودی (یهودیسم کرونیکا) در دو شماره پشت سرهم، ادعا کرده‌است که من "از صمیم قلب" مایل به "تابودی اسرائیل" هستم و در رویای یک "خاورمیانه بدون اسرائیل" می‌باشم. گلایه کردن از خواست "از صمیم قلب" فردی که صحبتها و عملش چیز دیگر است، روش منسوخ است که به حدسیات در بازجوییهای مذهبی (اتکزیسیون)، شباهت دارد...

ادعای مربوط به خواست قلبی من این است که من سالها نوشته‌ام که اسرائیلیها مسئول به وجود آوردن درگیری با فلسطینیان بوده‌اند تا فلسطینیان. یا بیشتر در مورد اشغالگری اسرائیل سخن رانده‌ام تا در مورد بمب‌گذاران انتحاری و نیر بیشتر از افراطی‌گری یهودی - اسرائیلی صحبت کرده‌ام تا ضد یهودی بودن اسلامیها.

من منکر حوادث نیستم. اما ملاحظه می‌کنم که این طرز استدلال باعث گسترش خطرناک معیارهائی می‌شود برای توجیه نابودی اسرائیل "از صمیم قلب". در حالی که دلایل آشکار من در نوشتن آن‌چه که موجود است، حفاظت از حیات اسرائیل بوده‌است.

در نشریه هفته نامه یهودی همچنین به من هشدار داده می‌شود که خواست نابودی اسرائیل "از صمیم قلب"، امر کوچکی نیست. کسی که مورد چنین سوءظنی باشد، نمی‌تواند حرفی در مورد اسرائیل بزند.

من بیم آن دارم که هیئت تحریریه به بحثهای عمومی که من پیش کشیده‌ام مهر مسموم بودن در رابطه با اسرائیل و شرایط ادامه حیاتش بزند و فضای بحث را به آن محدود سازد که یهودیان تنها همان نظر ی را بپذیرند که به

رضایت‌بخش نبود، اما مقایسه شرایط قبلی با زمان حال موید این نکته است که معادن و منابع طبیعی، نسل‌های حیوانی، کشاورزی و ذخایر ماهیان و حیوانات آبی، جنگل‌ها و سوخت فسیلی این مناطق فاصله‌ی چندانی با نابودی کامل ندارند.

سیستم سرمایه‌داری حاکم در این کشورها و سیستم سرمایه‌داری جهانی از گذشته هیچ درسی را فرا نخواهد گرفت و همچنان برای کسب حداکثر سود به تجاوز و غارت محیط زیست مشغول است. شاهد زنده این امر داستان دردناکی است که هر روز در مناطق قطبی و گروئنلند بوقوع می‌پیوندد:

سرمایه‌داری و شرکت‌های چند ملیتی با سیاست‌های خود موجب گرم شدن هوای کره زمین گشته‌اند، نتیجه مستقیم این رفتار، آب شدن یخ‌های قطبی و بالا آمدن سطح آب‌ها در سراسر جهان به ویژه در مناطق ساحلی است. با آب شدن یخ‌های قطبی مناطقی که تا چندی پیش زیر برف و یخی عظیم قرار داشتند نیز از زیر یخ سر بر می‌آورند.

شرکت‌های چند ملیتی و تراست‌های استخراج انرژی آمریکایی و اروپایی به این مناطق هجوم آورده و مشغول استخراج منابع طبیعی پنهان در این مناطق گشته‌اند.

استخراج نفت، گاز، طلا، الماس، اورانیوم، مس و... به شکلی وحشیانه افزایش یافته، بکار بردن روش‌های ویران‌کننده به کارگیری سم‌ها و مواد شیمیایی و رادیو اکتیویته برای جدا سازی فلزات و استخراج آنان ضربات غیر قابل جبرانی به این مناطق وارد آورده است.

ساکنان این مناطق بطور مضاعف مورد ستم و چپاول قرار می‌گیرند، ابتدا با نابودی محیط زیست و افزایش گرما سرزمین و طبیعت‌شان نابود می‌کنند و بعد به چپاول منابع طبیعی‌شان دست می‌زنند.

سیاست نئولیبرالی از یک سو با پیشرفت تکنیکی و به وجود آمدن سیستم‌های اطلاعاتی و اتوماتیزه کردن پروسه کار کارخانه‌ها، کارگران و کارمندان بیشتری را به ورطه‌ی بیکاری می‌کشاند و از سوی دیگر برای سر پا نگه داشتن این سیستم سازمان‌دهی غیر انسانی جدید، به مصرف انرژی بیشتری نیاز مند است که مستلزم تخریب محیط زیست می‌باشد.

در حالی که منابع انرژی فسیلی با آهنگی سریع به پایان خود می‌رسند، کشورهای صنعتی شمال و سرمایه‌داری‌های تازه به دوران رسیده‌ای مانند چین، بی‌توجه به نتایج آن، به بلعیدن ته‌مانده‌های این منابع

مشغولند. از همین رو امپریالیسم جنگ افروز آمریکا برای کنترل

رها شدن گازهای گلخانه‌ای، مسئول آسیب زدن جدی به لایه ازن است که اگر جلو آن گرفته نشود، برای ساکنان کره زمین فاجعه‌بار خواهد آورد.

آمار و ارقام نشان دهنده شدت‌گیری غیر قابل تصور نابودی منابع کره‌ی زمین از زمان آغاز انباشت اولیه، انقلابات صنعتی و بوجود آمدن سیستم سرمایه‌داری در جهان تا به امروز است.

نابودی کره زمین و ساکنانش و سیستم سرمایه‌داری جهانی به یک دیگر گره خورده‌اند. امپریالیسم با ویران کردن جنگل‌های انبوه و مسموم کردن رودها و منابع آب، دستگاه تنفسی کره خاکی را از کار انداخته، ساکنان این مناطق را بی‌خانمان، آواره و بیمار کرده و آنان را به برده‌گی و فقر کشانده است.

درخت‌های جنگل‌های جهان در بعضی از مناطق تا ۹۰٪ بریده شده و بفروش رفته‌اند. (۷)

کشورهای شمال (اروپا و آمریکای شمالی) با سیاست‌های خود باعث ویرانی کشاورزی در آفریقا و آمریکای لاتین گشته‌اند و مستقیماً در ایجاد خشکسالی‌های طولانی و گرسنگی ساکنان این قاره‌ها دست دارند.

دولت‌های "متمدن" اروپا و آمریکا، پارلمان‌های "دمکراتیک" جهان سرمایه‌داری قاتل ۱۸۰۰۰ کودک در روزند که از پی آمد فقر و خشکسالی می‌میرند. تنها ۱۹۰ میلیون کودک در سال قربانی سیاست "تمدنانه"ی "جهان آزاد" می‌شوند.

سرمایه‌داران متمدن اروپا و آمریکا دست در دست دولت‌های سرمایه‌داری به انباشت زباله‌های اتمی خویش در ساحل عاج و دیگر نقاط جهان مشغولند و معلوم نیست در آینده نزدیک چه رسوائی دیگری ببار نیآورند.

"جهان آزاد" سال‌ها دست به آزمایشات اتمی در اقیانوس‌ها و دریا‌های جهان زده است که ساکنان مناطق نزدیک به محلهای آزمایشات اتمی را دچار انواع بیماری‌های غیر قابل درمان ساخته و محیط زیست را تخریب نموده است.

کشورهای صلح‌دوست با فرهنگ اسکاندیناوی، در نابودی جنگل‌های جهان همچنان بی‌رقیب‌اند.

برای روشن‌تر شدن نقش سرمایه‌داری در نابودی محیط زیست و منابع طبیعی کافی است به رشد خطرناک جنایات زیست‌محیطی در کشور‌های بلوک شرق نگاهی بیندازیم:

علا رغم آنکه وضعیت حفظ محیط زیست در این کشورها در سیستم قبلی چندان

انتخاب گردیده است. پیام این رسانه‌ها انتقال این تصور وارونه می‌باشد که "تمامی گناه و مسئولیت نابودی کره خاکی یا مستقیماً به گردن مردم است و یا در بهترین حالت تلاش دارد این احساس را در شنونده ایجاد کند که این یک مسئولیت عمومی و جمعی است و مورد خطابش هم یک توده‌ی بی‌شکل و شمایل با پایگاه طبقاتی نا روشن است".

این رسانه‌ها در یک مورد متفق‌القولند که انداختن گناه به گردن سرمایه‌داری جهانی و نظام آن، دیگر کار را به جایی نمی‌رساند و بهتر است "واقع بین" باشیم و وضعیت اسفناک محیط زیست در سطح جهان را درک کنیم، به جای آنکه انگشت اتهام را به سوی یک دیگر نشانه برویم سعی در جلوگیری از وسیع‌تر شدن این مشکلات داشته باشیم.

این رسانه‌ها در ادامه تئوری خویش به پیشرفت‌های عظیم تکنیکی و علمی در جهت ایجاد آشتی دوباره با طبیعت اشاره می‌کنند، یاد آور می‌شوند که تصویب قوانین حفاظت از محیط زیست در اروپای مرکزی و غربی موجب بهتر شدن وضعیت زیستی این کشورها شده و گام‌های جدی در جهت نهادینه و فرهنگی کردن حل این مشکلات برداشته شده است.

اگرچه فرض محال تمام این ادعاها از پایه و اساس درستی بر خوردار باشند، سوال اینجاست که این پیشرفت‌ها به چه قیمتی و بر روی شانه‌های چه کسانی حمل می‌گردند؟

اکثریت اهالی کره زمین حتی از حداقل امکانات زندگی برخوردار نبوده و مصرف انرژی آنها بسیار محدود است و در فقر بسر می‌برند، با مشکلات زیست‌محیطی عظیمی سروکار دارند که عاملانش در اروپا و آمریکا نشسته‌اند.

نظریه پردازان بی‌شرم سرمایه‌داری با آگاهی از این وضعیت، سعی در وارونه کردن این حقیقت دارند که نه تنها کشور‌های صنعتی و سرمایه‌داری "شمال" مستقیماً مسئول فقر و گرسنگی کشور‌های فقیر "جنوب" می‌باشند، بلکه بر اساس آمار و ارقام منتشر شده توسط سازمان ملل متحد، این کشورها مسئولیت نابودی منابع طبیعی کره‌ی خاکی و تخریب محیط زیست را نیز به عهده دارند. آنها مسئول بسیاری از "حوادث طبیعی" هستند که امروز در کشور‌های جهان در نتیجه غارت و چپاول منابع طبیعی جهان و استفاده‌ی نادرست در مصرف انرژی، صورت می‌گیرد.

سیستم سرمایه‌داری با امتناع از جلوگیری از

آخرین چاه های نفت و چپاول آنها به مناطق نفت خیز لشگر کشی می کند و با وقاحت تمام به کشتار خلق های منطقه که صاحبان واقعی این منابع هستند، دست می زند.

تنها نگاهی گذرا به آمار مصرف انرژی نشان دهنده آن است که ۸۸٫۲٪ کل انرژی تولید شده در جهان را کشورهای صنعتی (اروپا، امریکای شمالی و چین، ژاپن و استرالیا) مصرف می کنند، سهم آفریقا، امریکای لاتین و بقیه آسیا تنها ۱۰٫۴٪ است که تازه مقدار قابل توجهی از این درصد را شیوخ عرب در خلیج فارس مصرف می کنند.

برای تهیه چنین مصرف عظیمی، امپریالیسم "مدرن و متمدن" به هر توحش و جنایتی دست می زند، از تحریم تا جنگ از گرسنگی دادن تا نسل کشی انسان ها.

سبزها و فعالان محیط زیست:

حرکت ها و جریاناتی که پس از اوج گیری و شکست مبارزات دانشجویی سال های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ میلادی باقی ماندند و بخشی از آنان به عنوان فعالین محیط زیست و سبزها شناخته شدند، امروز در رکاب سیستم امپریالیسم جهانی تنها به غر زدن بی محتوای خود بسنده می کنند.

نتیجه فعالیت های این دسته جات دوختن کلاهی برای خود و پیدا کردن جایگاهی در سیستم سرمایه داری موجود بود. اگر تا چند سال پیش سبزهای اروپا سیاست های امپریالیستی را محکوم می کردند و سعی داشتند به "بلندگوی" تولید کنندگان کوچک و قربانیان سیاست های امپریالیستی در جهان سوم تبدیل شوند، امروز با اتوموبیل های "بنز"، "آئودی" و "بی.بی.ام." و "دولتی خود که با لاترین آلودگی محیط زیستی را در میان اتوموبیل های جدید دارند، در سفرند و تبلیغ سازش طبقاتی و واقع بینی کرده و به صورت "نه سیخ بسوزد، نه کباب" از درک خطرات ناشی از نابودی محیط زیست صحبت می نمایند.

این جماعت در تمام کشورهایی که در آن توانستند پا بگیرند به مدافعان سرمایه داری متوسط و کوچک امپریالیستی تبدیل شدند و تمام انرژی شان صرف رقابت با احزاب لیبرال دمکرات، برای جانشینی آنان و حداکثر ایجاد وجدان طبیعت گرایی در مصرف کنندگان و تولید کنندگان محدود شد.

اگر تا چند سال پیش فعالان حفاظت از محیط زیست از همدستی اکثریت ساکنان کشورهای صنعتی در غارت منابع جهان سوم سخن به

میان می آوردند و حتی بدرستی سندیکا های کارگری در این کشورها را نیز مسئول می دانستند، امروز "واقع بین" شده اند و از همکاری و کمک رسانی و یا جمع آوری صدقه برای غارت شدگان جهان سوم سخن به میان می آورند. آنان نیز مانند ابزاری از نظام سرمایه داری جهانی عملکرد خود را دارند و جایگاه خود را یافته اند و دریافته اند بدون غارت، چپاول و نابودی منابع اکثریت ساکنان جهان، این ریخت و پاش ها و کشاورزی و دامداری گزاف (Bio) و اتومبیل های اشرافی، آپارتمان های شیک و گذراندن تعطیلات در جزایر کارائیب و توسکانا ممکن نیست.

فراموش نکنیم بعد از فروپاشی بلوک شرق و پیروزی رویزیونیست های چینی، همه جا از نابودی کمونیسم، پایان آموزش های مارکس و پایان اقتصاد با برنامه و پیروزی اقتصاد بازار سخن به میان می آمد. حتی دلسوزترین و علاقه مندترین فعالان حفظ محیط زیست از پیروزی اقتصاد سرمایه داری (بازاری) بر اقتصاد سوسیالیستی (اقتصاد با برنامه) سخن می گفتند.

تنها پس از گذشت چند سال و اوج گیری نئولیبرالیسم، حتی مرفه ترین بخش های این جوامع نیز به نزدیک شدن به آخر خط پی برده اند. امروز صحبت از "اقتصاد با برنامه سرمایه داری" می شود چرا که حلقه نابودی و چپاول تنگ تر و ذخایر کره خاکی محدودتر می گردد.

به قول متفکر برجسته چپ مگداف "اما در واقعیت نئولیبرالیسم، بازارهای از قاعده در آمده، خصوصی کردن ها، افت کیفیت زندگی که "صندوق بین المللی پول" به آن دامن زده، خرابی ناگزیر محیط زیست و... بازشناسایی [این واقعیت] را دوچندان ساخته که به چیزی سوا سرمایه داری نیاز است.... به گمان من برای رساندن خوراک کافی، آب تمیز، درمان پزشکی و... به اکثریت عظیم، دست کم به ۷۵٪ مردم جهان- اگر از تأمین سلامت مردم در برابر یک فاجعه محیط زیست بگذریم- هیچ راهی وجود ندارد، جز برنامه ریزی و آن هم به مقدار زیاد. حتا در ایالات متحده ی خیلی پیشرفته هم، اگر قرار شود عدالت اجتماعی شامل حال تنگدستان، گرسنگان و تبعیض شدگان گردد، باید برای سهم بندی منابع، برنامه ریزی را جانشین بازار ساخت. به چند سال دیگر تیره روزی و بینوایی توده ای نیاز است که سرانجام بپذیریم نظام بازار نمی تواند جامعه ای دادگر به بار آورد" (۱)

تلاش های چند سال گذشته بخش هایی از

فعالان محیط زیست و سبزها برای پاسخ دادن به معضلات و مشکلات بوجود آمده توسط خود سیستم سرمایه داری بی نتیجه مانده است. پاشنه آشیل این گرایش سیاسی، در ماندن در سیستم سرمایه داری و چشم بستن بر طبقاتی بودن مبارزه برای حفظ محیط زیست، بود: "سرمایه داری منطبق با محیط زیست، در تئوری ممکن و در عمل غیر واقعی است. چنین سیستمی، در واقع مستلزم وضع مقررات سنگینی، دست کم برای تحمیل کاهش تاثیرات مخرب زیست محیطی می باشد. سیستم جهانی اقتصاد بازار که تحت سلطه شرکت های فرا ملیتی قرار دارد، به صورت خود به خودی در جاده "پرفضیلت" سرمایه داری زیست محیطی قرار نمی گیرد. دستگاه های تولید سود سهام بی نام و نشان و کارا، بدون اجبار و فشار دست از غارت بر نمی دارند" (۲)

این تصور غلط که می توان قدرت را در نظام سرمایه داری محدود کرد و آنرا در جهت منافع بشریت کنترل نمود، چشم های شان را بر این حقیقت نابینا کرد که: "مشکل این است که سرمایه به عنوان فاتح سر بلند، عملا همه چیز را تصاحب کرده است و ما ناتوان، حتا بی تفاوت، به تماشای روزهای واپسین طبقه کارگر کشورهای غربی نشسته ایم.

ما در دوران "همه چیز کالایی" جهان زندگی می کنیم. سرمایه داری جهانی شده قادر نیست کره زمین را هم مانند هر آنچه مشخصه جمعی دارد، نابود نسازد. بنیاد های خیالی جامعه مبتنی بر بازار بر پایه اسراف و سلطه بی حد و مرز استوار است." (۲) تاکید از ماست

تلاش های فعالان محیط زیست به گرایشاتی سلطه طلب و هژمونیست میدان داد تا آنجا که طرح های بی آب و رنگی مانند: "مردم شمال، در مقابل خطر زیر علامت سؤال رفتن سطح زندگی شان، حاضرند تن به عوام فریبانی دهند که به آن ها وعده می دهند تا در مقابل فدا کردن آزادی شان و یا به قیمت تشدید نابرابری ها در سطح کره زمین، سطح زندگی خود را محفوظ نگه دارند، حتا اگر این امر همراه با محو بخش عمده ای از نوع بشر باشد." (۳)

چیزی نگذشت که این نظر نیز مانند دیگر راه حل های داخل سیستم سرمایه داری تنها به یک گرایش فرقه ای بی اهمیت تنزل یافت و امروزه به لحاظ سیاسی هیچ است.

کمونیست ها و محیط زیست:

بر خلاف جریانات سبز و فعالان

محیط زیست، کمونیست ها نه تنها واژه ای از تغییر وضع موجود و سرنگونی نظم کهن و نظام سرمایه داری جهانی ندارند، بلکه راه حل برون شد از این بحران عظیم را که کلیت جهان را مورد تهدید قرار داده است، از ابتدا برقراری سوسیالیسم و دولت کارگری می دانستند. انتقادات عمده به کمونیست ها را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

بی توجهی به اهمیت حفظ محیط زیست و نپرداختن به آن در نوشته های مارکس و انگلس.

اهمیت بسیار به صنعت و مدرنیسم به قیمت نابودی ذخایر طبیعی و محیط زیست. تهمت بی توجهی به مشکلات زیست محیطی توسط مارکس و انگلس بی شک بی پایه و اساس می باشد. کسانی که بر این نکته پا فشاری می کنند در وحله اول از زاویه دشمنی با مارکسیسم چنین بحثی را طرح کرده اند نه از سر حُب محیط زیست.

برای بررسی واقعی تر این موضوع باید به شرایط واقعی و هدف پیش روی نهاده شده بنیانگذاران کمونیسم علمی توجه داشت، غارت و چپاول منابع طبیعی در آن دوران با قرن بیستم قابل مقایسه نبود و این مشکل در هرم مشکلات بشری جایگاه چنین والائی نداشت.

مشکل اساسی در آن دوران تبیین نظام سرمایه داری و شناخت آن و ارائه راه حل های غیر سرمایه دارانه بود: برقراری عدالت اجتماعی و تدوین تئوری انقلاب کارگری. سرمایه داری در آغاز سمت گیری خویش برای جهانی شدن، نیاز بیشتری نسبت به گذشته به منابع انرژی و ذخایر طبیعی داشت.

مع الوصف، در میان نمونه های برجسته متفکران آن دوران، کمتر کسی را می توان یافت که از دید بازتر و آینده نگر تری نسبت به مارکس و انگلس برخوردار بود. تنها متفکر قابل ذکر که استثنائی در نوع خود بود "مارش" بود که در سال ۱۸۶۴ اثر پر ارزش خود را بنام "انسان و طبیعت" منتشر کرد. (۴)

برای روشن تر شدن این نکته باید اشاره کرد همانگونه که فوستر در "مارکس و محیط زیست" (۴) اشاره کرده "گفته های مارش را می توان با برداشت بسیار نزدیک انگلس درباره ی تحولات بلندمدت زیست محیطی مقایسه کرد: انگلس به سال ۱۸۷۶ در مقاله ای «نقش کار در گذار از میمون به انسان» نوشت:

اما مگذارید اندر باب پیروزی انسان بر

طبیعت زیاده از حد خودستایی کنیم. چه در برابر هر یک از این پیروزی ها طبیعت از ما انتقام می گیرد... مردمانی که در بین النهرین، یونان، آسیای صغیر و دیگر جاها جنگل ها را نابود کردند تا زمین کشاورزی به دست آورند هیچ گاه تصور نمی کردند که با نابودی جنگل ها مراکز تجمع و ذخیره ی رطوبت را از بین می برند و شالوده ی وضعیت نابسامان کنونی را در این کشورها به وجود می آورند. هنگامی که ایتالیایی های آلپ نشین، جنگل های کاج دامنه ی جنوبی را نابود کردند (همان جنگل هایی که در دامنه ی شمالی سخت حفاظت می شد) به هیچ رو گمان نمی کردند که با این کار ریشه های صنعت لینیات را در مناطق خود از بین می برند... بدین سان در هر گام به یاد می آوریم که ما به هیچ رو مانند یک فاتح خارجی، که بر مردمی چیره شده است یا هم چون کسی که از بیرون به طبیعت می نگرند، فرمانروای طبیعت نیستیم، بلکه با گوشت و خون و مغز خود متعلق به طبیعت و در میان آن هستیم و کل سیادت ما بر طبیعت در واقع عبارت از این واقعیت است که ما این امتیاز را بر دیگر موجودات داریم که می توانیم قوانین طبیعت را بشناسیم و آن را به کار بندیم.

بررسی دقیق عبارات فوق نشان می دهد که میان رویکرد انگلس و مارش به مسأله ی تخریب محیط زیست همانندی آشکاری وجود دارد. هر دو به تفصیل به فجایع زیست محیطی عظیمی که تمدن ها با آن روبه رو بوده اند پرداخته و پایداری را مسأله ی اصلی شمرده اند. مارش می گفت که در بهره برداری از طبیعت باید «بی توجهی به آینده» را پایان داد و انگلس نیز بر این واقعیت پای می فشرد که ما به «طبیعت تعلق داریم» و باید «قوانین آن را به درستی به کار بندیم.» هر دوی آنان نگرشی کاملا انسان محور در پیش گرفتند، بدین معنا که بر عواقب تخریب محیط زیست برای سرنوشت بشر تاکید ورزیدند.

در این جا مسأله این نیست که بگوییم برداشت مارکس و انگلس، به تنهایی یا هر دو، از علم محیط زیست همتر از مارش بوده است. چنین نیست. لیکن نگرش آنان به هیچ رو با دیدگاه مارش، بزرگترین طرفدار حفظ محیط زیست در آن روزگار (که هنوز بسیار مورد احترام است)، ناسازگار نبود. وانگهی، این صرفا یک تصادف نبود که انسان و طبیعت، اثر برجسته ی مارش درباره ی ویرانی محیط زیست در کره ی زمین که پیش از سده ی بیستم نگاشته شده، فقط سه سال زودتر از انتشار نخستین جلد سرمایه ی

مارکس (۱۸۶۷) چاپ شد. هر دوی این کتاب ها واکنشی به آثار انقلاب صنعتی بودند (هر چند مارش به اندازه ی مارکس بر این امر آگاه نبود). اثر مارکس به شورش های طبقه ی کارگر الهام می بخشید، در حالی که اندیشه های مارش پیکار گسترده ی را برای حفظ طبیعت برمی انگیزت" (۴) (تاکیدات از ماست)

مارکس نیز در در دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ می نویسد:

"آدمی به طبیعت زنده است، یعنی طبیعت پیکره ی اوست. پس چنانچه آدمی بخواهد زنده بماند باید پیوسته با طبیعت گفت و گو کند. این سخن، که حیات جسمانی و معنوی انسان با طبیعت پیوند دارد، معنایی جز این نمی دهد که طبیعت با خود پیوند دارد، چه آدمی پاره ای از طبیعت است." (تاکیدات از ماست)

ویا در در بخش پایانی جلد سوم سرمایه نوشت که "آزادی بیشتر انسان، منوط به آن است که «انسان های اجتماعی شده، تولیدکنندگان همبسته، به تنظیم عقلانی رابطه ی خود با طبیعت بپردازند و به جای آن که بگذارند طبیعت چون نیرویی کور بر آنان مسلط باشد، آن را به کنترل همگانی درآورند"

جان بلامی فوستر در اثر پر ارزش اش این مطلب را با نقل قولی از مارکس باز می گشاید: "از دیدگاه جامعه ای با شکل اقتصادی برتر، مالکیت خصوصی افراد بر کره ی زمین درست همانقدر نامعقول است که مالکیت خصوصی انسانی بر انسان دیگر. حتی کل یک جامعه، یک ملت، یا همه ی جوامع موجود روی هم رفته نیز مالک کره ی زمین نیستند. آنان فقط متصرفان و استفاده کنندگان از آن اند که باید هم چون پدران مهربان خانواده زمین را در وضعیتی بهتر به نسل های پس از خود بسپارند." (۴) (تاکیدات از ماست)

فوستر در جمع بندی خود از نظرات مارکس و انگلس در باره رابطه سرمایه داری و طبیعت به نکته تعیین کننده ای اشاره دارد: "شاید امروز مارکس و انگلس بیش از مارش بتوانند به ما بیاموزند که برای پرداختن به مسایل زیست محیطی چه کارهایی ضروری است.

محور اصلی برداشت مارکس و انگلس از جامعه ی مدرن همانا نقد آنان از انباشت سرمایه بود. آنان متقاعد شدند که سرمایه داری به لحاظ اقتصادی و نیز سیاسی ناپایدار است و این امر در نهایت زمینه را برای رشد نیروهای انقلابی، که سرمایه داری

در پیشگیری سیاست هائی مفید برای محیط زیست از سوی حزب کمونیست موثر واقع می شد:

"تجربه چین

هنگامی که ارتش سرخ به رهبری حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۹ وارد پکن شد مقدار کار لازم برای هموار کردن راه ورود به سوسیالیسم از توان هرکول هم افزون تر بود. گرسنگی بیداد می کرد. فقر در آن کشور چنان بود که این گفته گاندی در موردش صدق می کرد. فقر بدترین نوع خشونت است." در حالی که انواع بیماریها در سراسر چین گسترده بود هیچ سیستم خدمات پزشکی در آنجا وجود نداشت. توده های عظیم مردم بی سواد بودند. آموزش در حد بسیار محدودی وجود داشت. همه ی این شرایط بسیار بد دست به دست هم داده بود تا این واقعیت حیرت انگیز را به وجود آورد که: متوسط طول عمر مردم چین در آن موقع ۳۵ سال باشد!

رژیم جدید با انجام يك عمل، جامعه ی قدیم را زیر و رو کرد: رفع نیاز اولیه مردم اولویت درجه اول به خود گرفت. سیستم خدمات پزشکی در سراسر کشور برپا شد و بیماری همگانی علیه بیماری های واگیر آغاز گردید که موجب کاهش شدید یا از بین رفتن کامل بیماری های شایع شد. تسهیلات آموزشی وسیعاً گسترش یافت و تلاش همه جانبه برای سوادآموزی، میزان با سواد را در سراسر چین گسترش داد. اصل، کاسه آهنین برنج" - سیستمی که شغل تمام عمر با حقوق بازنشستگی مطمئن در موسسات دولتی را تامین می کرد - پیاده شد. در اوایل دهه ی ۱۹۵۰ به هر دهقان سهمی از آن چیزی که به قول ویلیام هینتون (W.Hinton) "ارزشمندترین وسیله بنیانی تولید یعنی زمین" است رسید. نتیجه چشمگیر همگی این کوششها برای بهبود زندگی مردم این بود که عمر متوسط مردم چین در سال ۱۹۸۰ به ۶۵ سال رسید!

اما این همه دست آوردهای اجتماعی بنیادی در شرایط فقدان دموکراسی، راه را برای رشد و نفوذ دیوانسالاری باز کرد. مائوتسه تونگ در همه نوشته هایش در آن سالها علیه بوروکراسی جدیدی که نه تنها به صورت فرماندهان در برابر زیردستان عمل می کند بلکه امتیازات ویژه ای برای خود به دست آورده است زبان به شکایت می گشاید. مائو بارها خطر بوروکراسی را توضیح داده بود.

....

های اصیلی رهبری می کردند که با تمام وجود می خواستند جامعه ای سوسیالیستی را در راستای خط - و نه طبق برنامه - ای که کمابیش در آثار مارکس تدوین شده بنا کنند؛ ولی دشواری های برپا کردن چنان جامعه ای و مقابله با موانع و مقاومتی که قد علم می کرد، بسیار بزرگ تر از پیش بینی های انجام شده بود و جالب اینکه این تجربه برای کشورهای سوسیالیستی واقعا موجود (آن ها که مصمم و آرزومند دستیابی به سوسیالیسم بودند) واقعا بسیار لازم بود تا عقب ماندگی خود را طی مدت مدیدی جبران کنند و از کشورهای پیشرفته سرمایه داری جلو بیفتند. این به معنی چشم پوشی از بسیاری امور بود که برای دستیابی به سوسیالیسم اساسی ست. مثلا حساسیت نسبت به عوامل محیط زیست. مسابقه ای بسیار پرشتاب برای جبران عقب ماندگی آنها در پرتو مخاطرات درگیری نظامی ای که بیش از آنچه تصور می شد واقعیت داشت. این ها در نادیده گرفتن آن امور تقریباً نقش اساسی دارا بود. در نتیجه، کوشش مصروف بنای ساختار اجتماعی ای می شد که اغلب ملزومات انتقال سوسیالیستی را نداشت. حالا نظرم این است نمی دانم در آن سال ها تا کجا رفته بودم. " (۶) تاکیدات از ماست

این گرایش پس از استالین نیز در حزب رویونیست حاکم بر شوروی قالب ماند. با این وجود مقایسه ی ویرانی های زیست محیطی بیش از ۷۰ سال حاکمیت "این سیاست" با آنچه در عرض کمتر از ۱۰ سال حاکمیت سرمایه داری بر روسیه ی فعلی می رود، مانند مقایسه بهشت و دوزخ است.

گام بر داشتن در جهت حل این بحران جهانی بدون نابودی امپریالیسم جهانی و خروج از سرمایه داری قابل تصور نیست.

مسئله حفظ محیط زیست در دومین انقلاب بزرگ کارگران و دهقانان جهان نیز از نقش درجه دوم و کم رنگ تری برخوردار بود، علت اصلی چنین سیاستی اقتصاد جنگی و فقر عظیم حاکم بر این جامعه بود. تلاش عظیم حزب کمونیست چین در جهت برقراری عدالت اجتماعی دارای تفاوت ماهوی بسیار جدی با آنچه در شوروی اتفاق افتاد داشت.

پایگاه عظیم اجتماعی حزب کمونیست چین در میان دهقانان و ارتباط غیر قابل گسست مابین آنان و زمین و در کنار آن نیاز گسترده به کشت و کار زمین های کشاورزی برای غلبه بر گرسنگی موجب پیش گیری سیاست عاقلانه تری از سوی کمونیست های چینی شد حتی در برنامه های اقتصادی بعدی همواره فاکتور دهقانان و رابطه آنان با زمین

را واژگون می کنند، فراهم می آورد. همین نقد از انباشت سرمایه مارکس و انگس را- در اولین نوشته های خود- به این نتیجه رساند که نظام سرمایه داری مناسبات پایداری با طبیعت ندارد. اما در بررسی های آنان این مساله هنوز آن قدر اهمیت نداشت که بتواند بر آینده ی سرمایه داری اثر گذارد (آنان گمان می کردند دیری نمی پاید که سرمایه داری بر اثر تضادهای اقتصادی و سیاسی خود به مرگ طبیعی از میان می رود)." (۴) (تاکیدات از ماست)

پیروزی انقلاب اکتبر و اهداف مقابل آن نیاز بیش از پیش بر صنعتی شدن جامعه عقب مانده تزاری را طلب می کرد. بوجود آوردن سطحی از آموزش رایگان، ایجاد سیستم پزشکی، از بین بردن بیکاری و ایجاد شغل، مبارزه با فقر و برقراری عدالت اجتماعی کمک به رشد عمومی جوامع مختلف آن زمان روسیه با زمینه های رشد متفاوت موجب گرایش رادیکال مدرنیته در حزب کمونیست شوروی گشت. هری مگداف در مصاحبه ای موشکافانه این گرایش را به انتقاد می گیرد: "به همراه توسعه صنعتی و مدرنیزاسیون، رویش شهرهای عمده صنعتی آمد و آفرینش قشر ممتازی در حزب، دستگاه دولت، اتحادیه های صنعتی و حلقه های روشنفکری. هدف های تولید و [توسعه] زیرساخت [اقتصادی]، بیش تر و بیش تر در مسیری هدایت شد که قشر ممتاز بتواند از سطح زندگی ای، همسان با سطح زندگی قشرهای بالای کشورهای سرمایه داری پیشرفته، برخوردار شود. این هم واقعیتی است که استالین اشاره کرد که قانون اساسی سوسیالیسم، افزایش دائم سطح زندگی مردم است؛ آن هم بر پایه پیشرفته ترین تکنولوژی! این اما از آن چیزهای ناممکن است و اگر هدف قرار گیرد، به همه کس به اندازه کافی نمی رسد و خود این کار تفاوت های عمده ای میان داراها و ندارها به وجود می آورد" (۱) و یا پل سوئیزی در مصاحبه خویش تحلیل روشنی از ریشه های بی توجهی کشور های سوسیالیستی به مشکل محیط زیست دست زده است:

"فکر می کنم همه به یک نتیجه گیری رسیدیم و آن عبارت است از کم بها دادن به دشواری گذار به سوسیالیسم در جوامعی که اساساً تا آن زمان بیشتر جزء بخش پیرامونی کشورهای سرمایه داری محسوب می شدند تا جهان سرمایه داری توسعه یافته این کشورها که در آن ها انقلاب شده بود- در غالبشان و نه در همه، مسلماً در شوروی و چین- انقلاب را سوسیالیست ها و کمونیست

....

همان‌طور که مائوتسه تونگ اشاره می‌کند، حتی برخی از مقامات بالای حزب کمونیست قلمبا خواهان در پیش گرفتن «راه سرمایه‌داری» بودند. هدف مائو از شروع انقلاب فرهنگی (۱۹۶۶-۷۶) بسیج و درگیر کردن میلیون‌ها نفر از سطوح مختلف جامعه - کارگران، دهقانان، دانشجویان و روشنفکران - در مبارزه علیه نیروهای درون حزب بود که از احیای سرمایه‌داری دفاع می‌کردند. بسیاری از روشنفکران چین و ایالات متحده انقلاب فرهنگی را به عنوان نوعی آشوب غیرانسانی در نظر می‌گیرند. درست است که در همین انقلاب فرهنگی آشفتگی وجود داشت و در میان گاردهای سرخ گروه‌های مختلفی بود (که بعضی نیز گارد سرخ‌های دروغین بودند که احتمالاً توسط افراد مورد حمله به وجود آمده بودند تا سردرگمی به وجود آورند) و موارد بسیاری از رفتار سخت و غیرانسانی از جمله کشتن افراد دیده شد، اما از سوی دیگر در مناطق روستایی به این دوره علی‌العموم با دید مثبت‌تری نگاه می‌کنند - به عنوان دوره‌ای که زیرساخت اقتصادی فراوانی ساخته شد و به مشکلات توده‌های عظیم منطقه دهقانی توجه شد.

دو سال پس از مرگ مائوتسه تونگ هنگامی که بالاترین مقامات حزبی چین دست به اصلاحات عمده‌ای زدند و اهداف اساسی انقلاب را رها کردند، تغییری بزرگ - در واقع عقب‌گردی کامل - در سمت‌گیری تحولات اجتماعی و اقتصادی چین از سال ۱۹۷۸ به بعد آغاز گردید. (۵) تاکیدات از ما کوتاه شده توسط ما

نقص کم توجهی به مسئله حفظ محیط زیست یکی از مهمترین مشخصه‌های اخیر چپ‌گرایان بود، کمونیست‌ها و چپ‌های در سال‌های اخیر به این نقص غلبه کرده‌اند و خیلی زود به اهمیت حفظ منابع کره‌خاکی و جلوگیری از چپاول آن توسط سرمایه‌داری می‌پردازند:

" ضایع شدن محیط زیست در شمار زیادی از جوامع ماقبل سرمایه‌داری اتفاق افتاده است. اما در نظام سرمایه‌داری حتی با وجود آنکه درک بهتری داریم از این‌که فعالیت انسان‌ها چه ضایعاتی می‌تواند به بار آورد، این مسئله ابعاد تازه‌ای به خود گرفته است. انگیزه سود و انباشت سرمایه به مثابه هدف اصلی فعالیت اقتصادی و کنترلی که منافع اقتصادی بر حیات سیاسی تحمیل می‌کند و نیز توسعه تکنولوژی‌های متعدد

در جوامع سرمایه‌داری که به افراد اجازه می‌دهد محیط اطراف خود را سریعاً تغییر دهند - چه محیط اطراف و چه دور دست، چه خواسته و چه ناخواسته - به معنای آن است که وارد شدن اثرات زیان‌بار بر محیط زیست اجتناب‌ناپذیر است. آلودگی آب، هوا و خاک محصول طبیعی سیستم‌های تولیدی است که هدف آن فقط یک چیز و آن هم کسب سود است.

طبق منطق تولید و مبادله سرمایه‌داری هیچ مکانیسم درونی در این نظام وجود ندارد که صنایع را ترغیب کند یا وا دارد درصد پیدا کردن روش‌هایی باشند که کمترین زیان را به محیط زیست می‌رسانند. به‌طور مثال مواد شیمیایی جدیدی که برای ساختن کالاهای صنعتی مفید به نظر می‌رسند، بدون ارزیابی کافی از اینکه آیا این مواد برای انسان‌ها و دیگر انواع موجودات زنده زیان‌بارند یا نه، دائم در محیط زیست ریخته می‌شوند. حیوهای که از نیروگاه‌های با سوخت ذغال سنگ در فضا ریخته می‌شود دریاچه‌ها و اقیانوس‌هایی را که صدها مایل از کارخانه‌ها فاصله دارند آلوده می‌کند. سوءاستفاده دائم از آنتی‌بیوتیک یا افزودن بعضی مواد به غذای حیواناتی که در فضای بسیار تنگ و ناسالم مزارع صنعتی نگهداری می‌شوند موجب پیدایش میکروب‌های بیماری‌زایی گردیده است که در برابر آنتی‌بیوتیک مقاوم‌اند. کاربرد چنین تکنیک‌هایی برای پرورش حیوانات از نظر حفظ محیط زیست به هیچ‌رو منطقی نیست اما از نظر سرمایه بسیار مهم و سودآور است. به علاوه توسعه جامعه‌ای چون آمریکا بر پایه اتومبیل، پیامدهای عظیم و زیان‌باری برای محیط زیست داشته است و موجب به وجود آمدن مناطق وسیع مسکونی در حومه شهرها شده و «بزرگ شهرهایی» به وجود آورده که حد فاصل میان مناطق مسکونی را از میان برده است. ضایع کردن سوخت برای رفت و آمد به محل کار فقط بخشی از مشکل این نوع زندگی است چون که بعضی در شهر کار می‌کنند و برخی در حومه شهر. خرید در مراکز بزرگ فروشگاهی در بیرون شهر (Mall) که فقط با اتومبیل قابل دسترسی است و رفت و برگشت کودکان به مدرسه و محل بازی و ورزش نیز نیاز به راندن اتومبیل به فواصل دور دارد.

یکی دیگر از پیامدهای بهره‌کشی بی‌حد از منابع طبیعی، تغییر آب و هوا در اثر بالا گرفتن گرمای فضایی اطراف زمین است که گرچه کاملاً قابل پیش‌بینی نیست اما پیامدهای کاملاً زیان‌باری دارد. از آنجا که

کارخانجات، نیروگاه‌های برق و اتومبیل‌ها و کامیون‌ها مقادیر عظیمی سوخت فسیلی (نفت و گاز) می‌سوزانند، میزان اکسید دو کربن فضای اطراف زمین افزایش یافته است. این نگرانی وجود دارد که گرم شدن تدریجی فضا منجر به دگرگونی‌های نسبتاً سریعی شود. از جمله آب شدن یخ‌های قطبی، تغییر در میزان ریزش باران و برف و جریان رودخانه‌ها و قطع حرکت آب گرم اقیانوس‌ها (که گلف استریم بخشی از آن است). حرکت آب گرم به شمال اقیانوس اطلس به گرم نگه داشتن شمال اروپا و آمریکا کمک می‌کند.

بعد دیگر خطری که سرمایه‌داری برای محیط زیست دارد وجود رگه قدرتمندی از این شیوه تفکر در غرب است که طبق آن خداوند کره زمین را برای بهره‌کشی به مردم آن اعطا کرده است. منشا این تفکر در انجیل و در فصل آفرینش (۲۸: ۱) (Genesis) است که در آن می‌خوانیم:

«خداوند به آن‌ها (آدم و حوا) رستگاری داد و به آن‌ها گفت پرثمر باشید، زاد و ولد کنید، زمین را (از فرزندان خود) پر کنید و آن را زیر فرمان خود درآورید: بر ماهیان دریا، پرندگان هوا و هر موجود زنده‌ای که روی زمین حرکت می‌کند غلبه کنید.»

در این اواخر شاهد رگه‌ی زهرآگینی از دشمنی با طرفداران محیط زیست در پروتستان‌های افراطی (اونجیلیست‌ها) ایالات متحده هستیم. اینان معتقدند که روز قیامت نزدیک است بنابراین این فرقی نمی‌کند که چه بر سر منابع طبیعی و یا سیستم‌های محافظت از حیات روی کره زمین بیاید " (۵)

علی‌رغم بی‌نیازی به اثبات این حکم بدیهی (سرنوشت سرمایه‌داری جهانی)، اما این انقلاب اجتماعی و تحول تاریخی است که به این سادگی‌ها ممکن نیست. چرا که با خلع ید سرمایه‌داران، از میان برداشتن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، محو روابط کالائی و حتی پول... مشکلات زیست محیطی محو نمی‌گردند.

سال‌هاست که احزاب و نیروهای کمونیست با کم‌توجهی به این مشکل، برای تهمت زنی همدستان سرمایه‌داری، زمینه را فراهم آورده‌اند. زمان تجدید نظری جدی نه تنها رسیده که حتی دیر هم شده‌است!

منابع

- ۱-گفتگو با پُل سوییزی و هری مگداف ترجمه ناصر مهاجر
- ۲-بسوی "رشد پس رفتی"

آنها مایلند با توده های کارگران و دهقانان درآمیزند و آیا بدان عمل می کنند یا نه. « در اینجا من معیاری را مطرح کرده ام که گمان می کنم یگانه معیار معتبر باشد. چگونه باید سنجید که یک جوان انقلابی

است؟ با کدام معیار باید آن را اندازه گرفت؟ تنها یک معیار می تواند وجود داشته باشد و آن این است که آیا این جوان مایل است با توده های وسیع کارگران و زحمتکش درآمیزد و آیا بدان عمل می کند یا نه. چنانچه او مایل به درآمیزدن با توده های وسیع کارگران و دهقانان باشد و بدان عمل کند، فردی انقلابی است، در غیر این صورت غیرانقلابی یا ضد انقلابی است. اگر او امروز با توده های کارگران و دهقانان درآمیزد، او را امروز می توان فردی انقلابی نامید؛ ولی چنانچه او فردا از آنان ببرد و حتی بر مردم عادی ستم کند، آنگاه فردی غیرانقلابی یا

ضد انقلابی خواهد شد. برخی از جوانان راجع به خود نسبت به خلق و یا ضد انقلابی خواهد شد. برخی به اعتقاد سه اصل مارکسیسم داد سخن سر می دهند ولی این دلیل هیچ چیز نمی شود. ببینید مگر هیتلر از اعتقاد خود به « سوسیالیسم » دم نمی زد؟ بیست سال پیش حتی موسولینی هم یک

« سوسیالیست » بود! « سوسیالیسم » آنها بالاخره از چه قماش بود؟ در واقع فاشیسم بود! آیا چن دو سیو زمانی به مارکسیسم اعتقاد « نداشت؟ بعدا کارش به کجا کشید؟ به ضد انقلاب پیوست. مگر جان گوه تائو نیز به مارکسیسم « اعتقاد » نداشت؟ اکنون کجا رفته است؟ فرار کرد و در منجلاب فرو رفت. بعضی ها هستند که خودشان را از « پیروان سه اصل خلق » و حتی از پیروان سابقه دار سه اصل خلق می خوانند. لیکن در عمل چه کار کردند؟ همانطور که معلوم شد، اصل ناسیونالیسم آنها تباری با امپریالیسم ، اصل دمکراسی آنها ستم بر مردم عادی و اصل رفاه خلق آنها مکیدن

از کمونیسم علمی بیاموزیم : سمت جنبش جوانان * قسمت سوم مائو (۴ مه ۱۹۳۹)

سراسر کشور باید با توده های وسیع کارگران و دهقانان درآمیزند و با آنها یکی شوند؛ و فقط آنگاه است که ارتشی قدرتمند می تواند تشکیل شود، ارتشی چند صد میلیونی! تنها با چنین ارتش عظیمی است که می توان مواضع مستحکم دشمن را گرفت و آخرین دژهای او را درهم شکست. چنانچه جنبش جوانان را در گذشته از این دیدگاه ارزیابی کنیم ، باید به این گرایش نادرست اشاره نماییم که در جنبش جوانان طی چند ده سال اخیر بخشی از جوانان مایل به اتحاد با کارگران و دهقانان نبودند و نهضت کارگری و دهقانی به مخالفت برمی خاستند، این در جنبش جوانان یک جریان مخالف را تشکیل می دهد.

کارگران و دهقانان که نود درصد جمعیت کل کشور را تشکیل می دهند، سر می پیچند و حتی از اساس مخالف کارگران و دهقانان اند، به هیچ وجه عاقل نیستند. آیا این جریان خوبی است؟ به نظر من نه ، زیرا مخالفت آنها با کارگران و دهقانان در حقیقت مخالفت با انقلاب است؛ به همین جهت است که ما می گوئیم این جریان در جنبش جوانان جریان مخالفی را تشکیل می دهد. بدین نحو جنبش جوانان مسلماً به هیچ جایی نخواهد رسید. چند روز پیش من مقاله کوتاهی نوشتم (۳) و در آن متذکر شدم : « در تحلیل نهایی خط فاصل بین روشنفکران انقلابی و روشنفکران غیرانقلابی یا ضد انقلابی این است که آیا

بدون این نیروی عمده - کارگران و دهقانان - و تنها با اتکاء به ارتش جوانان روشنفکر و دانشجو نمی توان در پیکار علیه امپریالیسم و فئودالیسم پیروز گشت. از اینرو جوانان روشنفکر و دانشجوی

"اکوفاشیسم" یا "اکودموکراسی Serge LATOUCHE"
۳-در راس انجمن نیمه مخفی نخبگان کره زمین گروه بیلد برگ
۴-مارکس و محیط زیست جان بلامی فاستر ترجمه محمود متحد
۵-رهیافتی به سوی سوسیالیسم نوشته: هری مگداف، فرد مگداف
۶-مصاحبه با پل سویزی هیأت تحریریه اندیشه راهی
۷-مادآگاسکار

مجید افسر - ۳۰ بهمن ۱۳۸۵



سایت های حزب رنجبران

سایت حزب رنجبران
سایت خبری آینه روز
سایت خبرنامه کارگری
سایت رنجبر - آنلاین



هر چه بیشتر خون مردم بود. آنها در ظاهر پیرو سه اصل خلق اند ولی در باطن با آن مخالفت می ورزند. بنابراین وقتی که می خواهیم درباره شخصی قضاوت کنیم که وی طرفدار واقعی یا کاذب سه اصل خلق است، که مارکسیستی واقعی یا کاذب است، کافی است معلوم نماییم که مناسبات وی با توده های وسیع کارگران و دهقانان چگونه است و سپس مطلب برای ما کاملاً روشن خواهد شد. این یگانه معیار است، معیار دیگری موجود نیست. من امیدوارم که جوانان سراسر کشور هرگز نگذارند که خود در این جریان مخالف سیاه بیافتند و باید درک کنند که کارگران و دهقانان دوستان آنها هستند و به پیشواز آینده ای تابناک بشتابند.

پنجم، جنگ مقاومت ضد ژاپنی کنونی مرحله نوینی در انقلاب چین می باشد. مرحله ای پر عظمت، پرتحرک و پرشور. در این مرحله جوانان مسئولیت خطیری در پیش دارند. جنبش انقلابی چین ما طی چند ده سال گذشته از مراحل متعدد مبارزه گذشته است لیکن دامنه آن در هیچ مرحله ای چون جنگ مقاومت ضد ژاپنی کنونی چنین وسیع نبوده است. وقتی که می گوئیم انقلاب کنونی چین دارای جنبه های خاصی است که آنرا از انقلابات پیشین متمایز می سازد و از شکست به پیروزی روی خواهد آورد، مقصودمان این است که توده های وسیع خلق چین پیشرفت کرده اند؛ در این میان پیشرفت جوانان گواه بارزی است. و از همین جهت است که جنگ مقاومت ضد ژاپنی باید پیروز شود و حتماً به پیروزی می انجامد. همانطور که بر همگان روشن است، سیاست اساسی در این جنگ سیاست جبهه متحد ملی ضد ژاپنی است که هدفش سرنگون ساختن امپریالیسم ژاپن و خاتمین به ملت، تغییر چین کهن به چین نوین و آزادی تمام ملت از وضع نیمه مستعمره - نیمه فنودالی است. اکنون عدم وحدت در جنبش جوانان چین ضعیف بسیار جدی است. شما باید به کوششهای خود در جهت نیل به وحدت ادامه دهید، چرا که اتحاد قدرت است. شما باید به جوانان سراسر کشور کمک نمایید تا وضعیت کنونی را دریابند، به وحدت برسند و تا آخر در برابر ژاپن مقاومت نمایند.

و بالاخره ششم، اینک می خواهیم درباره جنبش جوانان بین ان صحبت کنیم. این جنبش برای جنبش جوانان در سراسر کشور نمونه است. سمتی که این جنبش به خود می گیرد، در حقیقت سمت جنبش جوانان سراسر کشور است. چرا؟ زیرا که سمت جنبش جوانان بین ان درست است. ملاحظه کنید، جوانان بین ان

سراسر کشور نمونه است. جلسه امروز دارای اهمیت فوق العاده ای است. من تمام آنچه را که می خواستم بیان داشتم. امیدوارم که شما درسهای پنجاه سال گذشته انقلاب چین را مطالعه کنید، جنبه های خوب آنرا بسط دهید و اشتباهاتش را حذف نمایید تا آنکه تمام جوانان با خلق سراسر کشور پیوند یابند و انقلاب از شکست به پیروزی روی نهد. روزی که جوانان و خلق سراسر کشور بسیج، متشکل و متحد گردند، روز سرنگونی امپریالیسم ژاپن خواهد بود. هر یک از جوانان باید این مسئولیت را بر عهده خود بگیرد. اکنون هر یک از جوانان باید با گذشته فرق کند و مصمم گردد که تمام جوانان را متحد نماید و خلق سراسر کشور را برای سرنگون ساختن امپریالیسم ژاپن و تغییر چین کهن به چین نوین متشکل سازد. این چیزی است که من از شما انتظار دارم.

* - متن حاضر نطق رفیق مائوتسه دون در میتینگ یادبود با شرکت توده های جوانان در بین آن به مناسبت بیستمین سالگرد جنبش ۴ مه است. رفیق مائوتسه دون در این نطق ایده های خود را درباره مسئله انقلاب چین تکامل بخشید.

یادداشت ها

۱- روز ۴ مه ابتدا به ابتکار سازمانهای جوانان منطقه شنسی - گان سو - نین سیا به عنوان روز جوانان چین اعلام گردید. در آن موقع گومیندان در اثر فشار اوج گیرنده جنبش توده های وسیع جوانان با این تصمیم موافقت کرد. سپس گومیندان که از تمایلات انقلابی جوانان وحشت داشت و به نظرش این تصمیم خطرناک می آمد، ۲۹ مارس را (روز یادبود انقلابیونی که در سال ۱۹۱۱ به شهادت رسیده و در حوان هوای گان واقع در گوان جو دفن شدند) روز جوانان تعیین نمود. ولی ۴ مه کمافی السابق در پایگاههای انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست به منزله روز جوانان به شمار می آمد. پس از تأسیس جمهوری توده ای چین، شورای اداری دولت مرکزی ۴ مه را در دسامبر ۱۹۴۹ رسماً روز جوانان چین اعلام کرد.

۲- منظور کودتاهای ضد انقلابی چانکایشک در ۱۹۲۷ در شهرهای شانگهای و نانکن و وان جین وی در اوهان است.

۳- منظور مقاله « جنبش ۴ مه » می باشد.



در مورد وحدت نه فقط کار کرده اند، بلکه واقعاً خیلی خوب کار کرده اند. جوانان بین ان به همبستگی و وحدت رسیده اند. در بین ان جوانان روشنفکر و دانشجو، جوانان کارگر و دهقان همگی متحد شده اند. از گوشه و کنار کشور و حتی از مهاجرین چینی جوانان انقلابی گروه گروه برای آموزش به بین ان روی می آورند. اکثر شما که امروز در این جلسه شرکت دارید، برای رسیدن به بین ان هزاران کیلومتر پشت سر نهاده اید؛ و همگی - چه نامتان جان باشد چه لی، چه مرد باشید چه زن، چه کارگر یا دهقان یک دل و یک زبان هستید. آیا این نباید برای سراسر کشور به عنوان نمونه محسوب گردد؟ جوانان بین ان علاوه بر اینکه با یکدیگر متحد گشته اند، با توده های کارگران و دهقانان هم در آمیخته اند؛ و این بیشتر از هر چیز شما را برای سراسر کشور نمونه می سازد. جوانان بین ان چه کرده اند؟ آنها تئوری انقلاب را فرا می گیرند و اصول و شیوه های مقاومت در برابر ژاپن و نجات میهن را مطالعه می نمایند. آنها جنبش کار تولیدی را بر پا کرده اند و هزاران « مو » زمین بایر را قابل کشت نموده اند. قابل کشت کردن زمین های بایر و کشت و کار در مزارع - حتی کنفسیوس هم به این کار نپرداخته بود. وقتی که کنفسیوس مکتبش را اداره می کرد، تعداد قابل توجهی شاگرد داشت - « هفتاد حکیم و سه هزار شاگرد » - واقعاً چه مکتب با رونقی! معذک از این ان به مراتب کمتر شاگرد داشت و به علاوه شاگردانش علاقه ای به جنبش کار تولیدی نشان نمی دادند. وقتی شاگردی از کنفسیوس سؤال کرد که مزرعه را چگونه شخم می زنند، وی در پاسخ گفت: « نمی دانم، در این کار من به پای دهقانان نمی رسم. » و وقتی که باز از او سؤال شد که سبزی را چگونه می کارند، در پاسخ گفت: « نمی دانم، در این کار من به پای سبزیکاران نمی رسم. » در زمانهای قدیم جوانان چین که نزد حکیمان تحصیل می کردند نه تئوری انقلابی می آموختند و نه در کار بدنی شرکت می جستند. در حال حاضر تئوری انقلابی در مکاتب نقاط مختلف کشور کم تدریس می شود و از جنبش کار تولیدی هم هیچ خبری نیست. تنها در بین ان و در مناطق پایگاهی ضد ژاپنی در پشت جبهه دشمن است که وضع جوانان از اساس فرق می کند. آنها در امر مقاومت در برابر ژاپن و نجات میهن واقعاً پیشاهنگ هستند، چرا که سمت سیاسی و شیوه های کار آنان درست است. به این علت است که من می گویم جنبش جوانان بین ان برای جنبش جوانان

تحریف تاریخ تا به کی؟

کیفیت نظری و عملی آنها را با کیفیت کار کمونیستی مقایسه کنیم؟ کیفیت کار کمونیستی متکی است بر جهان بینی ماتریالیستی - دیالکتیکی، به کارگیری تجارب ماتریالیسم تاریخی و درک اوضاع در کل و شرایط روز برای اتخاذ سیاستهای استراتژیکی و تاکتیکی درست و انقلابی و سبک کار و عملی که کاملاً با سبک کار و عمل طبقات غیر پرولتری مرزبندی مشخص دارد و از ذهنی‌گری، یکجانبه‌گری، دگماتیسم، رویزیونیسم، اپورتونیسم راست و چپ، دنباله‌روی، برچسب زنی

یک حزب را برپایه‌ی برنامه و اساسنامه و عمل‌کرد انقلابی آن حزب و این که تا چه اندازه این حزب برای تحقق انقلاب پرولتری در صحنه‌ی مبارزه فعالیت کرده و فداکاری می‌کند، باید سنجید. مع‌الوصف، و علاوه بر این توضیحات و نارسائی در ادعای حزب کاربران، بدون شک آنها خود را حزب سیاسی پیشرو طبقه کارگر ایران می‌دانند و "حزب طبقه کارگر" را چنین حزبی به حساب می‌آورند! بنابراین باید احساس مسئولیتی که بر ازنده‌ی چنان حزبی است، از خود ارائه دهند. پس باید

"حزب کاربران"، لقب حزب طبقه کارگر ایران را به خود داده است. تمام احزاب سوسیال دموکرات هم خود را حزب طبقه کارگر می‌دانند و حتا در تظاهرات اول ماه مه هم سرود انترناسیونال می‌خوانند! تمایز‌گذاری بین احزاب رفرمیست کارگری با احزاب پیشرو و انقلابی کارگری، پس از ایجاد انترناسیونال سوم کمونیستی عمده‌تا از طریق به‌کارگیری لقب "کمونیست"، "انقلابی" و یا "پیش‌رو"، مرسوم شد. البته صرفاً لقب نمی‌تواند معرف ماهیت انقلابی احزاب باشد و لذا کمونیست بودن

آپارتاید صهیونیستی!

شود. کودکان فلسطینی در زندانها اسیرند. یهودیان مخالف سیاستهای صهیونیستی توسط دولت منفردمی شوند... کمتر کسی در جهان سرمایه‌داری فراملی‌ها، اعتراض می‌کند که چرا اسرائیل حق دارد به کمک امپریالیست‌ها زرادخانه‌ی عظیمی از سلاحهای کلاسیک و اتمی داشته باشد. اما اگر عراق خواست یک راکتور اتمی بسازد، اولاً موساد - سازمان جاسوسی اسرائیل - دانشمندان عراقی درگیر در ساختن راکتور را ترور می‌کند و بعد هم با بمب افکن

در انسانهای معمولی، کار می‌کنند که اسرائیل را به مثابه بهشت برینی معرفی می‌نمایند: در کیبوتص‌هایش، پیشرفته ترین مناسبات اجتماعی برقرار است، دموکراسی‌اش شهره‌ی آفاق است و هر عمل تجاوزکارانه اش به کشورهای مجاور و یا فلسطین هم صرفاً دفاعی است! در حالی که در درون اسرائیل، نه تنها به عربهای فلسطینی، بلکه به یهودیان کشورهای خاورمیانه و آفریقا به عنوان انسانهای درجه دوم نگاه می‌کنند و نظام استثمار سرمایه‌داری تمام و کمال اعمال می

(عملی و نظری) در زیر ترجمه‌ی یک گزارش و یک مقاله‌ی درج شده در روزنامه لیبرال "اخبار سوئد" را در مورد تجاوز صهیونیستها به حقوق مردم فلسطین و حتا یهودیان مخالف عمل‌کرد صهیونیستها، می‌آوریم که "مشن نمونه خروار"ی هستند از عملیات فاشیستی صهیونیستها و حاکمان اسرائیل. و اما در جهان امروز که رسانه‌های مختلف خبری و تبلیغاتی در دست صهیونیستها و امپریالیستها و نوکران جیره‌خوار آنها قرار دارد، با تبلیغات چنان روی افکار سازی

“ کالبد شکافی و تبار شناسی صف بندیهای سیاسی در منطقه خاورمیانه و جناح‌های درون حاکمیت جمهوری اسلامی از منظر مطبوعات ایران و جهان ” ۴

از دست داد. بعد از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، خمینی ترجیح داد که رهبری دولت موقت را به مهدی بازرگان به‌عنوان نماد تمام طیفهای درون ملی - مذهبی‌ها بسپارد. چندی بعد به علت رشد و گسترش اندیشه‌های انحصار طلبی و شیوع ایده تنوکراسی ولایت فقیه، ستاره اقبال جریان ملی - مذهبی غروب کرد و پس از سقوط دولت موقت در آبان ۱۳۵۸

به اوج خود رسیدند. این جریان سالها بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با ایجاد نهضت آزادی ایران تشکل سیاسی خود را ایجاد کرد. اما با تحولات اساسی که در کیفیت و شیوه‌ی مبارزاتی علیه رژیم شاه در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ بوجود آمد و با رادیکالیزه شدن فضای سیاسی در آغاز دهه ۱۳۵۰، نهضت آزادی نفوذ خود را به‌طور قابل ملاحظه‌ای

۶- ملی - مذهبی‌ها در میان جناحهای سیاسی که در حال حاضر دارند، نیروهای ملی- مذهبی قدیمی‌ترین آنها به‌شمار می‌روند. آنها به دوران جنبش ضد تنباکو و انقلاب مشروطیت می‌رسند. در عصر جنبش ملی شدن صنعت نفت و دوره حکومت ۲۷ ماهه دولت دکتر مصدق

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرسهای پستی حزب رنجبران ایران:

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

Ranjbar
Box 1047
162 12 Vällingby
SWEDEN

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

ranjbar@ranjbaran.org
آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :
ranjbaran@ranjbaran.org
آدرس غُرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org